

پرسش و پاسخ‌های احکام قضایی

بر

مبنای قرآنی

(قصاص، دیات، حدود، تعزیرات و...)

تألیف:

آیت‌الله العظمی محمد صادق تهران‌ی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

پرسش و پاسخ‌های احکام قضایی بر مبنای قرآنی - آیت‌الله دکتر
محمد صادقی تهرانی - تهران - امید فردا - ۱۳۸۷
شابک: ISBN 978 - 964 - 8698 - 48 - 0
فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیپا:
موضوع: ۱ - قرآن - احکام و قوانین. ۲ - فقه جعفری - رساله عملیه -
پرسش‌ها و پاسخ‌ها
رده‌بندی کنگره: ۱۳۸۷ پ ۴ ص ۶ / BP۹۹/۶
رده‌بندی دیویی: ۲۹۷/۱۷۴
شماره کتابشناسی ملی: ۱۵۳۵۸۹۴



پرسش و پاسخ‌های احکام قضایی بر مبنای قرآنی
(قصاص، دیات، حدود، تعزیرات و...)
آیت‌الله دکتر محمد صادقی تهرانی
حروف‌نگار و صفحه‌آرا: فاطمه علی حسینی
لیتوگرافی: نقش
چاپ: غزال
چاپ اول: ۱۳۸۸
شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه
قیمت: ۱۵۰۰ تومان

نشانی: تهران - میدان انقلاب - ابتدای خیابان آزادی - ابتدای خیابان
جمالزاده جنوبی - کوچه دانشور - پلاک ۲ - واحد ۵
تلفکس: ۶۶۹۱۳۵۶۸ تلفن: ۶۶۹۱۷۴۴۹ - ۶۶۹۴۹۵۷۵ همراه: ۰۹۱۲۳۵۷۴۸۰۹

مقدمه

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين المعصومين

فهرست مطالب

مقدمه	۵
فصل اول	
قصاص	۷
فصل دو	
ديات	۳۳
فصل سو	
حدود	۴۹
فصل چهار	
تعزيرات	۶۹
فصل پنجم	
قضاوت	۷۵
فصل ششم	
مسائل متفرقه فقهی	۸۵

فصل اول

قصاص

سؤال ۱)

در مواردی که اولیای دم تقاضای عفو قاتل را داشته باشند یا مطالبه دیه نمایند، ولی با توجه به عوارض سیاسی، اجتماعی، عفو به صلاح نباشد بفرمایید:

الف - آیا در صورتی که حکومت بخواهد قاتل را قصاص نماید امکان این کار وجود دارد؟

ب - آیا در صورت عدم رضایت اولیای دم مبلغ دیه را می‌توان از بیت‌المال به آنان پرداخت؟

ج) آیا ولی امر مسلمین با ولایتی که بر خود «ولی دم» دارد می‌تواند برخلاف وی قاتل را اعدام نماید؟

جواب)

حق عفو قصاص یا مطالبه دیه اصولاً حقی است که در اختصاص اولیای دم است، مگر در صورتی که قتل عمدی تجاوز به حق عمومی باشد مانند کسی که نمونه‌ای از (یسعون فی الارض فساد) باشد، که قتل

دیه، انتخاب مربوط به ولی دم است که بین یک‌هزار مثقال و پانصد مثقال طلا است و چنانچه تمکن از پرداخت دیه را ندارد، اولیای مقتول حق مطالبه آن را از بیت‌المال دارند چه اولیای دم خود متمکن باشند یا نه.

در صورتی که عدم قصاص، عوارض سیاسی - اجتماعی داشته باشد، مانند آنجا که مدعی‌العموم حق داشته باشد برخلاف رضای ولی دم، قاتل را قصاص کند، دیه‌ای در کار نیست. زیرا که جمع میان قصاص به حق و دیه، خلاف عدالت است، مگر در موردی که این قصاص برخلاف رضای ولی دم، نابجا بوده و تقاضای دیه کند که این دو دیه بر عهده حاکم شرعی خواهد بود که این قصاص را اجرا نموده است؛ یعنی دیه قاتل و مقتول.

و نصف دیه مرد هرگز مجوز قتل او نیست، چنان که گذشت، زیرا جان، قابل خرید و فروش نمی‌باشد. و چون اصولاً دیه مواردش بر عهده جانی است، انتخاب آن هم در صورت مساوی بودن با نظر گیرنده، با جانی است.

سؤال ۳

درباره قصاص اطراف بفرمایید:

الف) پس از اجرای قصاص اطراف عضو قطع شده مسلک کیست؟ مسلک

حکومت، مجنی علیه یا جانی؟

ب) دفن عضو مقطوع پیوند عضو قطع شده به جانی یا فروش آن برای

پیوند به دیگری چه حکمی دارد؟

عمدش خود از کارهای مکررش گشته که در چنان موردی برای حفظ امنیت جانی مسلمانان، مدعی‌العموم باید قصاص نماید و ولی دم حق خون بها را هم ندارد، زیرا پذیرفتن چنان قصاصی بر او واجب است و در غیر این صورت، بدون رضایت اولیای دم اگر قصاص شود خون بها بر عهده حاکم شرع است و اینجا اگر ولی دم خون بها خود را مطالبه کند قصاص کننده باید دو خون بها بپردازد که یکی خون بها مقتول است به اولیایش و دیگری خون بهای قاتل است به اولیای قاتل.

سؤال ۲

در صورتی که مردی زنی را به قتل رسانده باشد بفرمایید:

الف - هنگامی که اولیای مقتول بخواهند برای قصاص نصف دیه را به قاتل

بدهند انتخاب نوع دیه با اولیای دم است یا جانی؟

ب - در صورت عدم تمکین اولیای دم از پرداخت این مبلغ، و درخواست

آنان از دستگاه قضایی، آیا می‌توان فاضل دیه را از بیت‌المال پرداخت نمود؟

ج - در مواردی که عدم قصاص، عوارض سیاسی - اجتماعی داشته باشد

که به نوعی باید حکومت حضور یابد در صورت عدم تمکن اولیای دم آیا

می‌توان فاضل دیه را از بیت‌المال پرداخت نمود؟

جواب

انتخاب نوع دیه در صورتی که از هر دو نظر باشد مربوط به قاتل است

که آن را درخور امکانش بپردازد، و در صورت اختلال ارزش دو نوع

جواب

در صورتی که جانی عضوی را عمداً قطع کرده در این صورت عضو جانی ملک مجنی علیه است، زیرا مبادله دو بعدی است، یکی درد قطع و دوم عضو مقطوع که می‌تواند آن را به دیگری بفروشد و یا به خود وصل نماید. بنابراین قطع ید در سرقت و قصاص فرق می‌کند، در سرقت غرض قطع ید و درد است ولی عضو، ملک جانی است و در قصاص مقابله به مثل است که عبارت است از درد و جبران عضو که در صورت امکان مبادله قهری است و این خود از مصادیق اعتدای به مثل است، درد مقابل درد و عضو، مقابل عضو، ولی در سرقت که حد است اعتدای به مثل وجود ندارد، زیرا مماثلتی در کار نیست. توضیح بیشتر این مسأله این است که اگر قطع‌کننده عضو، اضافه بر قطع کاری کند که عضو قطع شده از انتفاع ساقط شود چون آن را اتلاف کرده عضوی که در مقابل از او قطع می‌شود مربوط به مجنی علیه است، ولی اگر چنان عملی صورت نگرفته و زمینه وصل مجدد عضو فراهم است ولی مجنی علیه در وصل مجدد عضو سهل‌انگاری کرده این عضو مربوط به صاحبش خواهد بود، زیرا عضو مجنی علیه را اتلاف نکرده تا به مقتضای اعتدای به مثل، جبران شود و بالاخره اعتدای به مثل در ملکیت عضو جانی، برای مجنی علیه تنها در صورت اتلاف آن است که جانی مالک آن خواهد بود ولی نباید آن را اتلاف کند مانند مالی را اتلاف کرده‌اند، صاحب این مال، مالک مثلش از تلف‌کننده است ولی هرگز حق اتلاف آن را ندارد.

سؤال (۴)

درباره کسی که قرار است کشته شود (تیرباران - حلق آویز یا...) بفرمایید:
الف: آیا می‌تواند با هزینه خود از پزشک بخواهد که وی را قبل از قتل بی‌حس یا بیهوش نماید تا درد کمتری را متحمل شود؟
ب) آیا بین حد یا قصاص نفس و اطراف فرقی وجود دارد؟
جواب

باید مطابق با دلیل شرعی عمل شود، یعنی در صورتی که از ادله شرعی استفاده شود که علاوه بر کشتن، تعذیب مجرم هم موضوعیت دارد، جایز نخواهد بود که به وسیله‌ای تخفیف دهد و یا درد را نابود کند. قصاص نفس فقط کشتن محکوم است به هر نحوی که باید کشته شود، در حالی که حد، اولاً اعم است از کشتن و در ثانی برخی از این کشتن‌ها فقط برای اعدام است و در برخی دیگر علاوه بر اعدام، تعذیب نیز موضوعیت دارد.

سؤال (۵)

مردی زنی را در شهر حرام به قتل رسانده است، با توجه به این که وقوع قتل در این زمان موجب اضافه شدن ثلث دیه می‌شود، بفرمایید:
اگر اولیای دم تقاضای قصاص جانی را داشته باشند، باید نصف دیه یک مرد در ماه حرام را به او بپردازند یا نصف دیه یک مرد در غیر ماه حرام؟

جواب)

قتل در اشهر حرام هرگز موجب اضافه دیه نیست و نیز در صورت تقاضای اولیای خون زن، با پرداخت تنمه دیه مرد، قتل مرد جایز نیست، زیرا خون کلاً یا بعضاً هرگز نمی‌تواند مورد معامله واقع شود و «الانثی بالانثی» (بقره / ۱۷۸) دلیل قاطع است که زن را در مقابل زن می‌توان قصاص کرد، نه مرد را هم با پرداخت بقیه خونبها گرچه زن را در مقابل مرد، در صورت تقاضای قصاص باید با پرداخت نیمه زیادی از خونبهای مرد قصاص کرد. «الانثی بالانثی» حصر است که تنها زن را در مقابل زن، می‌توان کشت و مسلم زن را در مقابل مرد، ولی مرد را هرگز و به هیچ عنوانی و قیمتی نمی‌توان در مقابل مرد قاتل کشت و اینجا روایات متعارض با عرض به آیه مربوطه این حکم را مسلم دارد.

سؤال (۶)

در صورتی که بعد از اعدام (حلق آویز، رجم یا...) و قبل از دفن در سردخانه یا پزشکی قانونی و... در مجرم علائم حیاتی دیده شود و با مداوا سلامت خود را بازیابد، بفرمایید:

الف - اجرای مجدد حکم چه صورتی دارد؟

ب - آیا بین حد و قصاص تفاوتی وجود دارد؟

ج - بر فرض لزوم اجرای مجدد، حکم دیه خسارات وارده قبلی بر محکوم

در دو حالت فوق به عهده کیست؟

جواب)

در مورد قصاص، تنها اعدام است و لاغیر، زیرا که «فمن اعتدی علیکم فاعتدوا علیه بمثل ما اعتدی علیکم» (بقره / ۱۹۴) و «النفس بالنفس» (بقره / ۱۹۴) نص در این حکم است، ولی در مورد رجم و مانند آن که منظور کشتن نیست، اگر با رجم عادی کشته نشود هرگز قتل مجرم جایز نیست تا چه رسد که اگر سلامت خود را بازیابد، که در صورت امکان، پس از اجرای رجم و مانند آن باید در اعاده سلامت محکوم، کوشش به عمل آید.

بالاخره حداعم از قصاص است، زیرا قصاص برحسب نصوص، فقط قتل است، و حد می‌تواند قتل باشد مانند: حد مرتد و محارب با خدا و رسول و ساعی در افساد که مجازات آن بین صلب و قتل است - و می‌تواند قتل نباشد. مانند: رجم. ولی حد محدود به دلیل خاصش می‌باشد. مانند: رجم و تازیانه و...

سؤال (۷)

در مورد کسی که قرار است اعدام شود - حداً یا قصاصاً - بفرمایید:

الف) اگر حدود یا تعزیرات دیگری اقل از قتل، برای او ثابت شود، می‌توان

از آن صرفنظر نمود؟

ب) آیا بین حق الله و حق الناس تفاوتی وجود دارد؟

جواب)

تمامی حدود غیر اعدامی باید پیش از اعدام بر محکوم اعمال شود و هرگز دلیلی بر اسقاط آنها به موجب اعدام نداریم، بلکه هر یک به دلیل خود باید جاری گردد و در این جریان فرقی میان حق الله و حق الناس نیست، زیرا تراحمی میان این حقوق وجود ندارد.

سؤال ۸)

در مواردی که مجرم باید کشته شود و از طرف شارع مقدس نیز شیوه خاصی برای مجازات معین نشده آیا لازم است حکومت به گونه‌ای حکم را اجرا نماید که حداقل درد را برای محکوم در برداشته باشد؟

جواب)

در چنان مواردی صدق اعدام کافی است و تجاوز از آن حرام می‌باشد، بنابراین واجب است حکومت حداقل کیفیت اعدام را انتخاب کند.

سؤال ۹)

در مورد قصاص اطراف بفرمایید:

الف) آیا ملاک، رعایت مماثلت نسبی است یا عرفیه؟ معیار هر کدام چه می‌باشد؟

ب) در کدام صورت، قصاص تبدیل به دیه می‌شود؟

ج) آیا بین طول، عرض و عمق در اجرای قصاص تفاوتی هست؟

مثلاً: اگر جانی لاغر و مجنی علیه چاق است و نیمی از بازوی مجنی علیه - به عمق ۳ سانتی متر - بریده شده است. آیا در قصاص باید نیمی از بازوی جانی لاغر را برید که ۲ سانتی متر است یا باید همان ۳ سانتی متر بریده شود، اگر چه بیش از نصف بازو باشد؟

جواب)

الف - ملاک رعایت، مماثلت عرفیه است زیرا مثلاً (العین بالعین و...) مطلق مقابله چشم یا چشم است و نیز «فاعتدوا علیه بمثل ما اعتدی علیکم» به معنی عرفیه است و مماثلت نسبی نه مقصود است و نه ممکن می‌باشد، معیار مماثلت هم در طول و عرض و عمق، همان مماثلت عرفیه است که مثلاً اگر کسی پای کسی را تا زانو قطع کند، جای پای چه بزرگتر باشد و چه کوچکتر فقط تا زانو قطع می‌شود.

ب) در صورتی که قصاص بمثل ممکن نباشد بلکه در صورت قصاص، بیشتر از مثل قصاص گردد، قصاص تبدیل به دیه می‌شود زیرا فقط اعتدی بمثل جایز است. مگر در صورت امکان قصاص کمتر از مثل، که بخشی از قصاص است و تتمه‌اش به دیه منتقل می‌گردد، و در اینجا هم رضایت جانی شرط نیست.

ج) مماثلت در قصاص در طول و عرض و عمق متفاوت نیست، بلکه تنها مماثلت عرفی شرط است و همانگونه که اشاره شد، مثلاً نیمی از بازوی چاق مثلش نیمی از بازوی لاغر است، که اگر کل لاغر به اندازه نیمی چاق باشد کل بازوی لاغر قصاص نمی‌شود.

سؤال ۱۰

در مورد قصاص نفس بفرمایید:

الف) آیا اولیای دم می‌توانند به جای قصاص نفس، عضوی از بدن قاتل را قطع کنند؟ مثلاً به جای کشتن قاتل یکی از پاهای او را قطع نمایند.

ب) آیا اولیای دم می‌توانند عضوی از بدن قاتل را قطع و نسبت به مابقی طلب دیه نمایند؟

ج) آیا اولیا می‌توانند عضوی از بدن قاتل را قطع و نسبت به مابقی مصالحه نمایند؟

د) آیا رضایت و عدم رضایت قاتل در سه حالت فوق، تأثیری خواهد داشت؟

جواب

بر مبنای آیات گذشته واجب است حق الامکان از قصاص نفس تنزل نمود زیرا حفظ برتر واجب است چه جانی راضی باشد یا نه و بالاخره در هیچ‌یک از موارد تنزل رضایت جانی شرط نمی‌باشد و هرگونه تنزل اولیای دم واجب‌القبول است.

سؤال ۱۱

۱ - چنانچه به ادله ذیل حکم قصاص در مورد شخص محکوم اجرا نشده باشد، آیا می‌توان وی را تا زمان اجرای حکم - هرچند در مدت زمان طولانی - در حبس نگه داشت؟

الف) اولیای دم به دلیل فقر مالی یا دلایل دیگر از پرداخت فاضل دیه خودداری می‌کنند.

لازم به ذکر است در مواردی از این بند، اجرای حکم از نظر اجتماعی و سیاسی ضروری می‌باشد.

ب) عدم تأمین سهم اولیای صغیر مقتول از طرف اولیا خواهان قصاص.

ج) عفو برخی از اولیای دم و عدم پرداخت سهم آنان به محکوم علیه از سوی اولیای خواهان قصاص.

د) عدم شناسایی اولیای دم یا عدم دسترسی به آنان و دستور حاکم شرع مبنی بر اخذ دیه از قاتل و ناتوانی وی از پرداخت دیه.

هـ) مصالحه به دیه و عدم توانایی پرداخت دیه توسط محکوم علیه.

و) عدم مراجعه اولیای دم به دادگاه برای تعیین تکلیف نهایی.

ز) فقدان ابزار لازم برای اجرای دقیق حکم قصاص و استنکاف مجنی علیه و اولیای دم یا افراد خبره از اجرای حکم.

ح) مورد بند «ز» در صورتی که محکوم علیه استطاعت پرداخت یا جلب رضایت شاکی را ندارد.

۲ - در صورت منفی بودن جواب آیا دادگاه‌ها می‌توانند شخص محکوم را بدون قید و شرط آزاد نمایند یا آزادی وی باید با اخذ وثیقه یا به قید ضمانت باشد؟

جواب

فاضل دیه برحسب آنچه فقها می‌گویند در صورتی است که قاتل مرد

و مقتول زن باشد ولی در این مورد با پرداخت فاضل دیه، هرگز حق قصاص وجود ندارد، زیرا جان یا نیمه جان فروختنی و خریدنی نیست و اگر فاضل دیه هم پرداخت گردد، قصاص در این مورد برخلاف «الانثی بالانثی» و اعتدای بمثل است، زیرا تنها زن در برابر زن و بالاترش زن در برابر مرد قصاص می‌شود و نه مرد در مقابل زن، و مماثلتی میان نیمه جان مرد قاتل با پرداختن نصف خونبهایش نیست بلکه در این مورد فقط با اضافه تأدیب غیر قصاص، خونبهای زن بر عهده مرد قاتل است و تأدیب غیر قصاص هم باید زیر نظر حاکم شرع باشد که اعم از تعزیر، حبس، زدن و مقداری محرومیت از مشاغل دولتی و مانند اینها می‌باشد و در صورت محکومیت به قصاص یا پرداخت دیه - اگر تأخیری در کار باشد - زندانی کردن محکوم، دیگر موضوعی ندارد، مگر به منظور تأمین اجرای حد و یا پرداخت خونبها، جز در صورتی که جانی قادر به پرداخت خونبها نباشد که تأمینی هم در کار نیست و حکومت اسلامی موظف است خونبهای مقتول را در حد امکان به اولیای مقتول و ورثه‌اش بپردازد.

سؤال (۱۲)

الف - چنانچه اولیای دم در مقام مصالحه قصاص با مبلغی زائد بر دیه، مقداری را تقاضا کردند که پرداخت آن برای قاتل میسر نیست، آیا دادگاه می‌تواند فرصت محدودی برای اجرای قصاص به اولیای دم بدهد پس از

انقضای مهلت مذکور و عدم تقاضای قصاص، محکوم را آزاد نماید؟

ب) در صورت مثبت بودن جواب، آیا باید او را بدون قید آزاد نمود یا با اخذ وثیقه و قید ضمانت؟

ج) در صورتی که مقتول دارای ورثه صغیر و کبیر باشد، اگر ورثه کبیر خواهان قصاص بودند ولی برای استیفای قصاص قدرت تأمین سهم صغیر را نداشتند، آیا می‌توان قاتل را تا زمان بلوغ صغیر (اگرچه در مدت طولانی) در زندان نگه داشت؟

د) در صورت مثبت بودن جواب، آیا تحمل سال‌های متمادی در زندان (مثلاً ۱۴ سال برای بلوغ فرزند صغیر مقتول) و بعد، اجرای قصاص از مصادیق تحمیل دو جریمه به خاطر یک جرم نیست؟

جواب

در مصالحه، اولیای دم حق مطالبه مقدار بیشتر از دیه را ندارند، و در صورت اصرار آنان بر این که: یا قصاص و یا زاید بر دیه، باید به منظور حفظ جان محکوم، خودش و یا کسانش و در آخر بیت‌المال مسلمین مبلغ زائد را تحمل کند و بالاخره آزادی با اخذ وثیقه در صورت امکان و زندانی کردن جانی برای تأمین پرداخت دیه واجب است مگر این که اصلاً قدرت پرداخت دیه و یا قسمتی از آن را نداشته باشد که چون تأمینی در کار نیست تنها با تأدیب مناسب که کمتر از حد شرعی است او آزاد می‌شود، بلکه طلب کردن مبلغ زائد با عفو از قصاص، بخودی خود عفو است و پرداخت زائد هم لازم نیست.

جواب)

مفروض مسئله عضو ناسالم محسوب می‌شود و تفاوت دیه باید پرداخت شود.

- در مفروض مسئله: نمی‌توان چشم چپ جانی را بجای چشم راست کور کرد زیرا در این مورد اعتدای به مثل در دو بعد منفی است اول این که چشم چپ و راست مماثلت کامل ندارند و دوم که مهمتر است این است که جانی با از دست دادن چشم چپ بینایی را بطور کلی از دست می‌دهد و حال آن که جانی نیمی از بینایی مجنی علیه را از بین برده است بنابراین انتقال به دیه می‌یابد و درست است که جانی یک چشم مجنی علیه را کور کرده ولی در مفروض مسئله اگر مجنی علیه چشم بینای جانی را کور نماید در این صور ناپینای مطلق خواهد شد.

- در مفروض مسئله: حدقه در مقابل حدقه است و نقض آن با پرداخت تتمه دیه جبران می‌شود.

سؤال ۱۴)

با عنایت به این که اگر شخصی دست راست دیگری را قطع نماید، به هنگام قصاص چنانچه جانی فاقد دست راست باشد دست چپ او و در صورت فقدان دست چپ، پای او قطع می‌گردد، بفرمایید: آیا این حکم در مورد پا و دیگر اعضای زوج بدن نیز قابل اجرا می‌باشد؟ (مثلاً اگر جانی پای راست ندارد و پای راست دیگری را قطع کرده باشد، آیا اینجا نیز ابتدا پای چپ وی و در صورت فقدان آن، دست او قطع می‌گردد)؟

در فرض مذکور حق قصاص منتفی است، زیرا این حق مشترک است بین ورثه کبیر و صغیر و با دادن حق ورثه صغیر، هرگز قصاصی وجود ندارد، تا این که کبیر گردند و مطالبه قصاص کنند و در این صورت ادامه حبس برای تأمین لازم است و در صورتی که حق مردد بین قصاص و دیه در انحصار مدتی حبس جانی باشد چون این حبس برای حفظ حق صاحبان دم است کل مخارج زندان هم بر عهده آنان است چه زیاده‌تر از مقدار دیه باشد، زیرا احتمال قصاص در کار است که از دیه خیلی گران‌بها تر است، و در صورت عدم امکان بر عهده بیت‌المال است.

سؤال ۱۳)

در صورتی که شخص محکوم به قصاص عضو مماثل نداشته باشد بفرمایید:

الف - با توجه به این که عضو ناسالم در برابر عضو سالم قصاص می‌شود آیا مثلاً چشم کسی که به حسب ظاهر سالم است ولی بینایی ندارد عضو ناسالم محسوب می‌شود یا چنین فردی فاقد عضو به حساب می‌آید؟

ب - اگر جانی، فاقد بینایی چشم راست باشد و چشم راست کسی را کور کرده باشد، آیا چشم چپ او به عنوان قصاص کور می‌شود یا خیر؟

ج - اگر سلب بینایی یا کندن حدقه باشد و خود جانی حدقه چشمش سالم است ولی بینایی ندارد، هنگام قصاص تکلیف چیست؟ (آیا حدقه در مقابل حدقه قصاص می‌شود و نسبت به سلب بینایی دیه اخذ می‌گردد یا حکم دیگری دارد)؟

جواب)

در قصاص شرط اصلی مماثلت است و روی این اصل در مفروض مسئله چنانکه کار دست چپ برابر یا کمتر از دست راستش باشد قطع می‌شود. ولی در صورتی که پیشتر باشد اعتدای به مثل نیست و تبدیل به دیه می‌شود. و چون مماثلت بین دست و پا نیست؛ خصوصاً در صورتی که جانی دارای یکی باشد آنجا هم قصاص عضو مورد ندارد، و کلاً در قصاص مماثله یا غیرمماثله یا بایستی برابری قطعی در کاربرد زندگی باشد و یا کمتر در صورت مهمتر بودن و یا احتمال بیشتر بودن جایز نیست زیرا شرط اصلی اعتدای بمثل است خواه مماثلت در اصل عضو مانند دست راست در مقابل دست راست باشد، یا کمتر مانند دست چپ در مقابل دست راست، و نیز کاربرد شخص جانی بیشتر از عضو قطع شده باشد.

سؤال (۱۵)

در صورتی که مجنی علیه از زنده ماندن خود مأیوس شده باشد، بفرمایید: آیا می‌تواند در مورد تبدیل قصاص نفس به دیه یا مصالحه یا عفو جانی وصیت نماید؟ آیا چنین وصیتی نافذ خواهد بود؟

جواب)

وصیت مفروضه در مسئله وصیت در مال دیگری است زیرا قصاص نفس یا دیه حق وارث است نه مورث روی اصل وصیت در مال دیگر

هرگز نافذ نیست، چنانکه وصیت میت در ثلث خودش هم نافذ نیست، ولی برای اصل قصاص ثلثی تصور نمی‌شود تا مورد وصیت باشد بنابراین نفوذ وصیت در انحصار قبول دیه از طرف وراث است.

سؤال (۱۶)

درباره محکوم به قصاصی که به درخواست اولیای دم حلق آویز شده و هنوز جان نسپرده است، بفرمایید:

الف - اگر در این مرحله برخی از اولیای دم قاتل را عفو کنند، آیا باید اجرای حکم را متوقف کرد یا مستوقف کردن آن نیازمند به رضایت همه آنهاست؟

ب - اگر در این مرحله، عفو به صورت مشروط و معلق - نه منجز - انجام گیرد، حکم چیست؟

ج - در صورت توقف اجرای حکم و بهبودی قاتل، اگر اولیا خواهان قصاص سهم‌الدیه عفوکنندگان را بپردازند، آیا می‌توان مجدداً وی را اعدام نمود؟

د - اگر این وضع چندین مرتبه تکرار شود، تکلیف چیست؟
هـ - ضمان خسارتها و آسیب‌هایی که در اثر اجرای اول حکم در مرحله قبل بر جانی وارد شده، با کیست؟

جواب)

الف - حتماً در صورت مذکور، باید قصاص متوقف گردد، زیرا: «... فمن عفی له من اخیه شی فاتباع بالمعروف و اداء الیه باحسان ذلک

تخفیف من ربکم و رحمہ...» این آیه نص است بر اینکه اگر چیزی از قصاص یا خونیها از طرف اولیای دم بخشوده شد بر همگان پیروی از این عفو لازم است و حتی قاتل نیز نمی‌تواند خواستار اعدام خود شود، و حال که برخی از اولیای دم قاتل را عفو کرده‌اند پیروی از این عفو بر همگان لازم است و نیازمند به دیگران نیست. ولی پیش از آن بر مبنای آیه: «... فمن اعتدی علیکم فاعتدوا علیه بمثل اعتدی علیکم...» نحوه‌ی قصاص معین شده است که باید همانند عمل مجرم باشد نه هر آنچه اولیای دم درخواست کنند و در صورت، خواست اولیای دم: درباره قصاص قاتل به گونه حلق آویز شدن، معتبر است که قاتل، مقتول را حلق آویز کرده باشد ولی اگر وی، مقتول را با اسلحه گرم یا سرد یا چیز دیگری به قتل رسانده باشد باید با همان وسیله قصاص شود و حلق آویز نمودن وی حرام است مگر در صورتی که با درخواست اولیای دم، بتوان با وسیله‌ای کمتر از «مثل» او را قصاص کرد.

ب - حکم قصاص در مرحله مذکوره، باید تا تحقق شرط، معلق گردد و اگر شرط محقق شد قصاص بکلی ساقط می‌شود و اگر در زمان یا شرط مقرر، معلق علیه، انجام نگردید قصاص محقق است زیرا عفو مزبور، عفو قطعی نبوده است و اگر مانند مسئله‌ی قبل، عفو قطعی بود ترک قصاص هم قطعی خواهد بود ولیکن چون عفو «معلق» است اگر «معلق علیه» انجام شد قصاص هم قطعاً ساقط است والا قصاص در حالت عادی خود انجام خواهد شد.

ج - در فرض مذکور هرگز نمی‌توان قاتل را اعدام کرد، زیرا اولیای دم تنها اینکه بعضی قصاص بخواهند و بعضی دیگر نخواهند، چنانکه مفروض مسئله چنین است خون (جان) هم تقسیم‌بردار نیست که قسمتی از «جانی» را بکشند و بخشی دیگر از آن را نکشند، کشتن یا نکشتن بیش از دو حکم ایجابی یا سلبی را دربر ندارد، نمی‌توان کسی را بعضاً کشت و بعضاً زنده نگاه داشت و انگهی هرگز «جان» کلاً یا بعضاً، خریدنی و فروختنی نیست و اینکه گفته می‌شود اگر آن دسته از اولیای دم که خواهان قصاص هستند، سهم‌الدیه عفوکنندگان را بپردازند می‌توان قصاص را انجام داد، این خود برخلاف قاعده اصلی «و جوب احترام خون مسلمان» است زیرا: مسلمان حق ندارد جان خود را بعضاً یا کلاً بفروش رساند و دیگران هم حق ندارند جان کسی را کلاً یا بعضاً خریداری کنند، چنانکه «ولا تلقوا بایدیکم الی التهلکة» - از طرفی - و نیز آیات دیگری که کشتن را در موارد مخصوصی معین کرده‌اند - از طرف دیگر - حق کشتن را در مفروض مسئله بکلی سلب نموده‌اند.

د - اگر این وضع چندین مرتبه تکرار شود حکم همان است که بیان شد مگر در صورتی که مثلاً قاتل چند نفر را بکشد و سر جمع خواسته قصاص خواهان، به اندازه کشتن یک نفر باشد که در اینجا صد در صد خون قاتل هدر است و دیگر آنکه اگر قاتل کسی را کشت و از صاحبان دم که فرضاً دو نفرند یکی وی را عفو کرد و دیگری خواستار قصاص بود در اینجا به جهت خواستن قصاص، نیمی از خون قاتل هدر است و اگر

حقیقت قصاص، حق الهی است که در صورت عفو اولیای دم خدا نیز این حق را ساقط می‌کند: «... ذلک تخفیف من ربکم و رحمه...» پس هم حق الله است هم حق الناس، و اگر عفو ناس، عفو شایسته‌ای باشد چنان عفو از نظر شرعی جایز است و آن در صورتی است که قاتل توبه کرده و تصمیم به تکرار جرم را نداشته باشد که با عفو وی دیگر هیچ حقی باقی نمی‌ماند و اگر نه تنها قاتل توبه نکرده بلکه از قتل دیگران نیز دست برنمی‌دارد و به جرم خود ادامه می‌دهد در این صورت، وی شایسته عفو نیست، بلکه عفو کردن او حرام است، و این حق الله و حق الناس همچنان باقی است یعنی حکم اعدام مماثل، برخلاف رضایت و عفو نابجای ولی یا اولیای دم بایستی اجرا گردد زیرا عفوش به معنای هدر دادن خود و دیگران است و اعدامش برای جلوگیری از قتل‌های بیشتر واجب است و بنا بر آیه «ولکم فی القصاص حیاة یا اولی الالباب لعلکم تتقون» که حکم قصاص را بر حسب قاعده کلی «قصاص» و قاعده «امنیت حیات» واجب می‌داند هرگز برای صاحبان دم - در فرض مذکور - حق عفو وجود ندارد بلکه برای حفظ حق الله و حفظ حیات اجتماعی: (حق الناس) چنان قاتلی باید کشته شود، و فقط در زمینه‌ای، عفو قاتل، واجب است، که با احراز حاکم شرع عادل عالم یا شهادت دو شاهد عادل نیز وی، ثابت شود که قاتل علاوه بر توبه واقعی و اصلاح خود، در انجام واجبات اجتماعی و ترک محرمات و هدایت مجرمین و منحرفین و بالجمله در انجام امر به معروف و نهی از منکر و حفظ نوامیس اسلامی نیز

مجدداً وی کسی دیگر را کشت و قصاص خواهی و عفو خواهی تکرار شد نتیجتاً نیم دیگر خون را هدر خواهد بود که در این صورت چنان حقی برای وی نخواهد بود زیرا: «... فمن اعتدی بعد ذلک فله عذاب الیم» پس از انجام عفو، هرگونه بازگشتی به قصاص یا دیه را، کلاً ممنوع کرده است. ه- ضمان خسارات بر عهده جانی است، زیرا خودش موجب اجرای مقدمات قصاص بوده است در نتیجه، ضمان مقدمات اجرای حکم، در صورت تحقق قصاص، به عهده وارثان اوست و در صورت عدم انجام قصاص، ضمان مذکور به عهده جانی است و در صورت عدم امکان مالی وی، به عهده دستگاه قضایی و بیت المال مسلمین می‌باشد.

سؤال (۱۷)

آیا مجازات معاونت در قتل عمد، همچون قتل عمد، حق الناس است و قابل گذشت از سوی اولیای دم، یا حق الله و عفو آن منحصرأ در اختیار ولی امر می‌باشد؟

جواب

مجازات معاونت در قتل عمد، همچون قتل عمد، در حق الناس بودن یکسان است و از باب «فمن عفی له من اخیه شیئ فاتباع بالمعروف...» که بعنوان قاعده‌ای کلی، جواز عفو را به اولیای دم داده است و نه شخص دیگر در صورت عفو کردن شایسته از اصل قصاص قاتل - با جواز شرعی - باید عفو پذیرفته گردد و پس از چنان عفو، حق قتل ساقط است و این حکم بطریق اولی راجع به معاونت در قتل هم جاری است، در

کوشا است چنانکه قوم یونس پس از اعراض حضرتش از آنان و وعده حتمی عذاب، واقعاً توبه کردند و با آن که ایمان عند روبه البأس ایمان نیست و لکن در اینجا استثنائاً خدا ایمانشان را پذیرفت و آنان را عذاب نکرد، «الا قوم یونس لما آمنوا کشفنا عنهم عذاب الخزی فی الحیوه الدنیا...»

بنابراین با شرط مذکور، عفو قاتل بر ولی یا اولیا، واجب است که اگر هم عفو نکردند قصاص اجرا نخواهد شد این حکم بر مبنای قاعده کلی فقهی تقدم اهم بر مهم می‌باشد که در اینجا حق اولیای دم حق الناس فردی مهم ولی حق حیات جسمانی و روحانی اجتماعی قاتل تائب صالح مصلح اهم است.

سؤال ۱۸

درباره قصاص نفس یا طرف بفرمایید:

الف - آیا ولی امر می‌تواند برخلاف درخواست ولی دم یا مجنی علیه بنا به مصالحی قصاص را به دیه تبدیل نماید؟

ب - چنانچه پاسخ مثبت باشد با توجه به اینکه طبق فتوای مشهور قصاص تنها در صورت رضایت جانی به دیه تبدیل می‌شود آیا می‌توان علیرغم درخواست جانی قصاص را به دیه تبدیل نمود؟

ج - در صورت مثبت بودن پاسخ مسوول پرداخت دیه کیست؟ جانی یا بیت‌المال؟

جواب

الف - آری به شرط توبه قطعی جانی و اینکه ادامه زندگی وی منافع محرز الزامی برای اجتماع داشته باشد در اینگونه موارد از باب دوران امر بین اهم و مهم قصاص تبدیل به دیه می‌شود و بر ولی دم نیز واجب است چنین گذشتی داشته باشد و گرنه بر حاکم شرع بدون رضایت اولیای دم واجب است این تبدیل را انجام دهد.

ب - سؤال غلط است باید به جای جانی اولیای دم باشد و در این صورت اولیای دم حق دارند قصاص را به دیه تبدیل کنند و گرنه باید طبق پاسخ (الف) حکم مذکور انجام شود.

ج - جانی مسوول پرداخت دیه است.

سؤال ۱۹

در موارد ذیل که جرح و قتل به طور عمد یا غیرعمد توسط یک نفر صورت می‌پذیرد آیا حسب مورد قصاص طرف در قصاص نفس و دیه عضو در دیه نفس تداخل می‌کند؟

الف - جرح و قتل با ضربه واحد انجام شود.

ب - جرح و قتل با دو ضربه یا بیشتر انجام شود. (در این فرض ممکن است ضربات متعدد در زمان‌های متفرق یا متوالی انجام شود)

جواب

الف - در این صورت بر حسب تقاضای اولیای دم قصاص یا دیه

انجام می‌گردد.

ب - در این صورت ضربه‌های قبل از قتل موجب قصاص طرف یا دیه و ضربه آخرین که سبب کشتن شده موجب قصاص نفس یا در صورت رضایت اولیای دم به دیه نفس تبدیل می‌شود.

سؤال ۲۰)

در خصوص استیفای قصاص عضو یا نفس بفرمایید:

الف - آیا اجرای این حق فوریت دارد یا می‌توان بدون عذر آن را به تأخیر انداخت؟

ب - با عنایت به فرض فوق اگر چند نفر با مشارکت مساوی مرتکب جنایت شوند آیا ولی دم یا مجنی علیه می‌تواند در مورد بعضی فوراً تصمیم به قصاص یا عفو یا مصالحه بگیرد اما در مورد بعض دیگر اتخاذ تصمیم را به آینده موکول نماید؟

جواب)

الف - چون اجرای حق مذکور مربوط به مجنی علیه است و او مختار است که حتی اصل قصاص را عفو کند بنابراین فوریت یا تأخیر قصاص هم در اختیار اوست.

ب - در مفروض مسئله ولی دم یا مجنی علیه نسبت به برخی از شرکت‌کنندگان در جنایت هرگز حق قصاص ندارد چه مشارکتشان در ارتکاب جنایت مساوی باشد و یا نامساوی، زیرا هیچکدام استقلالی در

جنایت نداشته‌اند، بنابراین قصاص به دیه مبدل می‌شود و نابرابری در مشارکت در ارتکاب جنایت تنها موجب نابرابری در دیه مجنی علیه است، و ولی دم به هیچ‌وجه حق قصاص و انجام جنایت مماثل نسبت به جانیان را ندارد زیرا همانندی در کار نیست و چون برحسب مفروض مسئله، چند نفر در یک جنایت شرکت داشته‌اند، روی این اصل این پیگیری مبدل به دیه یا عفو می‌شود و در بخش‌های گوناگون این دیه که مربوط به جانیان متعدد است اختیار ولی دم و یا مجنی علیه در تقدیم و تأخیر آن محفوظ است چنانکه گذشت این خود حق مجنی علیه است.

فصل دوم

دیات

سؤال (۲۱)

الف - آیا دیه همان خسارت است یا جانی باید علاوه بر دیه، خسارت‌های وارد آمده به مجنی علیه و کلیه هزینه‌های درمان را بپردازد؟

ب - جایی که مقدار دیه از خسارت بیشتر، مساوی یا کمتر باشد چه حکمی دارد؟

ج - اگر در موارد فوق جواب منفی است، آیا حکومت می‌تواند برای جبران خسارت‌های زائد بر دیه، قانونی وضع کند که جانی را ملزم به پرداخت آن نماید؟

د - آیا بین انواع خسارت‌ها مثل خسارت هزینه درمان یا از کارافتادگی (مانند فلج شدن دائمی دست خطاط) تفاوتی وجود دارد یا خیر؟

جواب

الف - از باب اعتدای به مثل، کلیه زیان‌هایی که بر مجنی علیه وارد

جواب)

الف - بر مبنای اعتدای به مثل هر شکستگی دیه جداگانه‌ای به اندازه خودش دارد و چون نسبت ارزش محل شکستگی با کل عضو از موضوعات است، بنابراین بایستی طبق نظر شورای پزشکان متخصص و متشرع، دیه کل عضو بر حسب اهمیت کاربردی اجزای آن، به تمام اجزایش تقسیم گردد، در نتیجه برای هر شکستگی بخشی از دیه کامله بطور جداگانه در نظر گرفته می‌شود.

ب - خیر، ایجاد چند شکستگی در اثر یک ضربه یا چند ضربه، با هم تفاوتی در پرداخت دیه ندارد و اگر با چند ضربه یک جا شکست، پرداخت بهای همان یک جا لازم است ولی اگر با یک ضربه چند جا شکست باید بهای شکستگی چند جا داده شود، روی این اصل پاسخ سؤال (ج) هم معلوم است و در هر صورت یک پا مانند یک خانه است که هر اندازه از آن تخریب گردد به همان اندازه باید زیانش جبران شود.

سؤال (۲۳)

همانگونه که مستحضرید بر اساس برخی روایات وارده باب دیات، خوب شدن بعضی جراحات یا نقض عضوها (نظیر شکستگی استخوان در اعضای که دیه مقدره دارد یا شکافتن لب) میزان دیه را تغییر می‌دهد. با توجه به اینکه امروز به خاطر پیشرفت علم پزشکی تعداد قابل ملاحظه‌ای از جراحات و نقض عضوها قابل درمان می‌باشد، بفرمایید:

شده باضافه مخارج درمانی‌اش بر عهده جانی است، زیرا این مخارج دنباله همان جنایت است حتی اگر امکان وصل مجدد عضو باشد نیز مخارجش بر عهده جانی است.

ب - در هر سه صورت مجموع دیه و خسارت به دلیل فوق بر عهده جانی است مگر در صورتی که عضو مجنی علیه به حال اول برگردد که اینجا تنها مخارج اعاده‌ی عضو بر عهده او است، زیرا عضو برگشته است و دیه‌ای بجز درد قطع عضو ندارد، و این هم در مورد جنایت عمدی است و اینجا هم در صورتی می‌تواند قصاص کند که عضو قطع شده جانی قابل اعاده باشد.

سؤال (۲۲)

چنانچه در اثر ضربه مستوجب دیه چند نقطه از یک استخوان (مانند استخوان ساق پا) دچار شکستگی شود، بفرمایید:

الف - آیا هر شکستگی دیه جداگانه دارد یا پرداخت یک دیه برای همه آنها کافی است؟

ب - در این فرض، آیا ایجاد چند شکستگی در اثر یک یا چند ضربه با هم تفاوت دارد؟

ج - اگر در اثر ضربه مستوجب دیه، علاوه بر شکستگی استخوان تکه‌ای از همان استخوان نیز جدا شود، آیا برای جدا شدن استخوان، دیه شکستگی استخوان باید پرداخته شود یا حکم دیگری دارد؟

الف) آیا تأثیر درمان در میزان دیه را به غیر موارد مصرح در فقه نیز می‌توان تعمیم داد؟

ب) آیا پیوند عضو مقطوع در میزان دیه تأثیر دارد یا خیر؟ در صورتی که انگشت یا دست شخصی در اثر جنایت قطع شود، اگر به موقع اقدام گردد می‌توان عضو مقطوع را پیوند زد؟

جواب)

در هر صورت کسی که نقضی را عمداً و یا سهواً بر دیگری وارد کند دیه‌اش جبران نقص است، گرچه این نقص در اثر جراحی کم و یا برطرف شود، و پیوند عضو مقطوع در میزان دیه تأثیری ندارد، مانند کسی که مال شخص دیگری را از بین برده ولی از راه دیگری جبران شده باشد که این جبران، نقصانی در جبران مال که بر عهده بدهکار است وارد نمی‌کند.

سؤال (۲۴)

الف) در مواردی که براساس دستور شارع مقدس، خوب شدن جراحات یا نقض عضو، میزان دیه را تغییر می‌دهد، مخارج و هزینه‌های درمان به عهده جانی است یا مجنی علیه؟

ب) چنانچه به عهده مجنی علیه باشد در مواردی که هزینه‌های درمان بیش از مقدار دیه مأخوذه است، آیا راهی برای جبران خسارت زائد بر مقدار وجود دارد یا خیر؟

ج) در مواردی نظیر شکستن ستون فقرات که دیه کامله دارد، طبق فتوای

فقها، اگر این شکستگی به گونه‌ای معالجه شود که اثری از جنایت باقی نماند، جانی باید یکصد دینار بپردازد. در این گونه موارد فعلیت درمان و اصلاح ملاک است یا قابلیت آن؟ به این معنی که اگر فعلیت ملاک باشد از ابتدا دیه کامله به عهده جانی می‌گردد و جانی یا موظف به پرداخت تمام دیه می‌باشد - که پس از اصلاح و خوب شدن، ۹۰ دینار به او پس داده می‌شود - و یا منتظر می‌ماند که پس از معالجه، دیه مقرر (۱۰۰ دینار) را بپردازد. (اگرچه ذمه‌اش به کل دیه مشغول است). ولی اگر قابلیت درمان ملاک باشد از همان ابتدا، ذمه جانی به یکصد دینار مشغول می‌شود.

جواب)

مخارج درمان به عهده جانی است ولی از مقدار دیه کم نمی‌شود. - در صورت مفروض اضافه بر مقدار دیه بر عهده مجنی علیه است و در غیر صورت امکان بر عهده بیت‌المال المسلمین می‌باشد (ظاهر ایشان مفروض بند را قبول ندارند که شکستگی ستون فقرات دیه کامله داشته باشد؟)

- اصولاً در غیر موارد قتل، دیه کامل در کار نیست بلکه دیه کامل میان اعضا، بطور عادلانه تقسیم می‌شود و مگر قابل قبول است که عضوی اصلی، برابر با قیمت کلی دیه انسان باشد و تشخیص آن هم به عهده شورای پزشکان متدین و متشرع است که باید با دقت و مصالحه موضوع حکم را مشخص کنند، و بالاخره جانی تنها محکوم به پرداخت قیمت عضو است، چه بهبودی حاصل شود یا نشود و فعلیت و قابلیت درمان، در وجوب درمان و دیه نقص برابر است.

سؤال ۲۵)

براساس دستور شارع مقدس، مهلت پرداخت دیه در قتل و جراحات شبه عمد (مانند جراحات یا تلفات ناشی از تصادفات رانندگی) ۲ سال می‌باشد، آیا تقاضای اعسار جانی قبل از انقضای مهلت مقرر، مسموع می‌باشد یا خیر؟

جواب)

مدت دو سال تأخیری است از باب ملاحظه نوعی، به منظور آماده شدن جانی، برای پرداخت دیه، و اصل زمان پرداخت دیه از هنگام قتل یا جراحت غیر عمدی است که حتی الامکان در اسرع وقت بایستی دفعاً یا اقساطاً تأدیه شود و در صورت عدم امکان کلی، دیه بر عهده بیت‌المال مسلمین است، و بالاخره دیه بدهی فوری است که مانند خمس احیاناً به عللی تأخیرش جایز است، و نص آیه و «و دیه مسلمه الی اهل» دیه را پس از جرم دانسته و تأخیرش بدون عذر، مشروع نیست، و روی این اصل تقاضای اعسار جانی، در صورت ثبوت، مطلقاً پذیرفته است، و در صورت عدم اعسار، تأخیرش پذیرفته نیست.

سؤال ۲۶)

اگر شخصی کشته شده و جنازه او مثلاً در بیابان، منزلی یا باغی یافت شود و هیچ‌یک از قاتل و مقتول شناسایی نشوند، بفرمایید:

الف) آیا دیه‌ای وجود دارد؟

ب) بر فرض ثبوت، پرداخت دیه به عهده کیست و مورد مصرف آن

کجاست؟

جواب)

دیه بطور کلی برای مسلمان که غیر مهدورالدم است واجب می‌باشد. البته در صورتی که وارثی داشته باشد زیرا (لا یتهدر دم المسلم) که سنتی است قطعی، ولی اگر وارثی نداشته باشد در صورت وجود مالی غیر از دیه، و ارش امام مسلمین می‌باشد ولی چون در صورت مفروض، دیه از بیت‌المال باید پرداخت شود دیه‌ای وجود ندارد زیرا خود دیه از بیت‌المال داده می‌شود و در این صورت دریافت و پرداخت دیه از بیت‌المال (تحصیل حاصل) می‌باشد.

سؤال ۲۷)

در مورد صغار و مجانین که مورد ضرب و جرح یا توهین قرار گرفته باشند،

بفرمایید:

الف) آیا اولیای آنان با رعایت غبطه مولی علیه حق گذشت دارند یا خیر؟

ب) ملاک در رعایت غبطه مولی علیه چیست؟ (آیا صرف عدم‌الضرر کافی

است یا باید نفع صغیر لحاظ گردد)؟

جواب)

حق گذشت در مفروض مسئله در موردی است که اولاً خود مجنون یا صغیر فقیر نباشد و در ثانی در این گذشت رجحان یا وجوبی در کار باشد. زیرا فمّن عفی و اصلح فأجره علی الله (۴۰، ۴۲) و چنانکه شخص مکلف در صورت عدم حاجت ضروری و مخصوصاً در ضمیمه بخشش

بایستی دو شاهد عادل بر این توبه لفظی نزد حاکم شرع شهادت دهند ولی هنگامی که جانی دستگیر شد اگر نزد حاکم شرع بگوید من قبل از دستگیری توبه کردم، بدون شاهد، غیر قابل قبول است و سخن او درباره توبه قبلی چون بعد از دستگیری می‌باشد پذیرفته نخواهد بود، زیرا در حالت ترس می‌باشد.

- آری کافی است به دلیل «الا الذین تابوا من قبل ان تقدروا علیهم» که نص است در توبه قبل از بینه، بلکه توبه بعد از بینه هم خلاف آیه است و هم به حساب خوف متهم می‌باشد.

- احراز توبه لازم است و شبهه توبه مانند عدم توبه قطعاً طبق نص این آیه مردود و مسقط حد نیست و این حد هم مبنای شبهه ندارد زیرا در مفروض مسئله حد با بینه ثابت شده و مورد شبهه نیست و توبه مزبور هم چون محرز نیست حد را اسقاط نمی‌کند زیرا طبق نص آیه، توبه ثابت پیش از امکان دستگیری فقط مسقط حد است.

سؤال ۲۹

چنانچه شخص مقتول از پیروان فرقه ضاله بهائیت باشد، بفرمایید:

الف - آیا دیه دارد یا خیر؟

ب - در صورت مثبت بودن پاسخ، دیه او چقدر است؟

جواب

اولاً: اصولاً اشخاصی که مهدورالدم نباشند خون بهایشان از نظر

اصلاحیست مأمور است که این خود معنای غبطه می‌باشد. درباره صغیر و مجنون نیز چنین است که اگر خودشان نیز بالغ بودند شایسته و یا بایسته است چنان کنند ولی در غیر این دو شرط مخصوصاً عدم اصلاح و چه بدتر افساد حق عفو هرگز در کار نیست چه برای بالغین و چه به ولایت از غیربالغین و بالاخره صرف عدم ضرر در غبطه کافی نیست بلکه باید نفعی در کار باشد که جانی اصلاح شود.

سؤال ۲۸

در مورد توبه بفرمایید:

الف - در مواردی که توبه مسقط حد است آیا اظهار لفظ دال بر توبه از طرف مجرم برای سقوط حد کافی است یا باید عملی دال بر ثبوت توبه از او سر زده باشد؟

ب - در مواردی که توبه قبل از اقامه بینه مسقط حد است آیا ثبوت توبه قبل از بینه کافی است یا اظهار توبه عندالحاکم نیز باید قبل از بینه باشد؟

ج - آیا در توبه مسقط حد، احراز توبه لازم است یا در صورت شبهه توبه نیز حاکم شرع می‌تواند با تمسک به قاعده الحدود تدرء بالشبهات، حد را اجرا نکند؟

جواب

در صورتی که اظهار لفظی، مورد تهمت نباشد و در حالت ترس جاری نگردد بلکه در حالت عادی بوده، این توبه مورد قبول است. زیرا قول و فعل مسلمان از نظر قاعده اسلامی محکوم به صحت می‌باشد لیکن

ولی صغیر پس از کبرش از قصاص صرفنظر نمود ولی باید عهده‌دار خواهمان او گردد آن که وارث صرفنظر کند.

سؤال (۳۱)

الف - درباره تغلیظ دیه مختص قتل عمد است یا شامل قتل شبه عمد و خطای محض نیز می‌شود؟

ب - آیا حکم مذکور مختص مسلمین است یا شامل اهل کتاب نیز می‌گردد؟

ج - آیا جهل قاتل به حکم یا موضوع، در تغلیظ دیه تأثیری دارد؟

جواب

اصولاً تغلیظ در دیه از نظر قداست زمان یا مکان موردی ندارد و اطلاعات و عموماً آیات دیه ظهور مانند نص دارد در برابری زمانی مکانی راجع دیات، چنانکه شخصیت‌ها نیز در مورد مقدار دیه برابرند. قدسیت زمان، مکان و اشخاص تفاوتی در کم و زیادی دیه ندارد.

سؤال (۳۲)

در مورد جراحت که به فلج عضو می‌انجامد و با درمان می‌توان از فلج شدن پیشگیری کرد بفرمایید:

الف - آیا بر شخص مجروح واجب است خود را درمان کند؟

ب - در صورت درمان آیا می‌توان هزینه‌های افزون بر مقدار دیه را از

جانی گرفت؟

اسلامی ثابت است حتی حیوانی که بدون مجوز شرعی کشته شود دیه دارد تا چه رسد به انسان و بهایی، اگر به حساب ارتداد یا تبلیغات گمراه کننده برای گسترش بهائیت، مهدورالدم نباشد اولاً کشتنش جایز نیست. ثانیاً: در مورد کشتن بلا سبب، دیه‌اش را باید جانی پرداخت نماید. اگر مرد باشد (صد) مثقال طلا و اگر زن باشد بدین منوال است که این دیه تنها دیه جسم است و نه روح، زیرا روح آنان ارزشی ندارد.

سؤال (۳۰)

چنانچه مقتول، ورثه صغیر داشته باشد، بفرمایید:

الف - آیا همواره اخذ دیه از سوی اولیای صغار، اصلح به حال صغار است یا اینکه حسب مورد می‌توان جانی را عفو و یا از وی مطالبه قصاص نمود؟

ب - آیا محدود اختیارات ولی باقیم در این خصوص تفاوتی دارد؟

جواب

ولایت بر صغیر مختص به حال صغرا و است و در این حال صفر اختیار در مرد قصاص یا دیه ندارد بنابراین بایست تا کبیر شدن صغیر صبر کنند، مگر اینکه با ولایت و قرائن قطعی بدانند هرچه دو مورد رضای صغیر در حال کبیر اوست ولی در این حال هم اگر ولی به علم خود عفو کرد و یا تبدیل به دیه نمود و پس از کبر وارث مطالبه قصاص کرد باید قصاص شود، و یا در صورت قبول دیه مطالبه تمام دیه را کرد بایستی کل دیه پرداخت شود، و اگر هم ولی با علم خود قصاص کرد،

جواب)

الف - نه تنها مجروح واجب است که در صورت امکان خود را درمان کند بلکه بر واردکننده زخم نیز درمان مجروح به تنهایی یا با هماهنگی وی واجب است و اگر در امکان اینان نیز نباشد بر دیگر مسلمان این درمان واجب است و مثل این درمان بر مبنای «ولا تلقوا بایدیکم الی التهلکة» می‌باشد که با دست خود، خود یا دیگران را به هلاکت و نابسامانی افکندن حرام است، ما «خود و دیگران» را از محذوف بودن مفعول «ولا تلقوا» به دست می‌آوریم که نه تنها خود را بلکه دیگران را نیز نباید به هلاکت افکند، موجب هلاکت و نابسامانی خود یا دیگران گردد یا اگر خود یا دیگران آسیبی دیده باشند و امکان جبران داشته باشد به آن بی تفاوت باشند؛ بر این مبنا، چنانکه انسان نباید خود یا دیگران را مجروح کند، اگر مجروح شد نیز نباید بی تفاوت باشد و در حد امکان بایستی در این مثلث - به ترتیب - درمان گردد.

ب - دیه هرگونه جراحی که وارد شده بر عهده مجروح کننده است و این جراحی یا قابل درمان می‌باشد یا قابل درمان نیست، در صورت اول تمامی هزینه‌های عادل درمان بر عهده واردکننده جراحی است اگر چه بیش از دیه جراحی باشد زیرا دیه جراحی، بعد دوم جبران جراحی است و بعد از آن، درمان مجروح می‌باشد و در صورت دوم اگر قابل درمان نباشد بایستی دیه مقرره پرداخت شود، و بر مبنای «فاعتدوا علیه بمثل ما اعتدی علیکم» اگر جراحی عمدی است جبران آن وارد کردن

جراحی همانند آن است و اگر عمدی نیست و قابل درمان هم نمی‌باشد باید دیه پرداخت شود و در صورت قابل درمان بودن، مخارج عادی درمان این جراحی - اضافه بر دیه بر عهده واردکننده جراحی است، در هر صورت به مقدار امکان بایستی این جراحی درمان گردد، چه به وسیله مجنی علیه و چه به وسیله جانی یا دیگر مؤمنان و یا بیت‌المال مسلمین، گرچه این حتمیت دارای مراتبی است و اگر جبران این خسارت در امکان جانی باشد جبران آن بر وی - به مقدار توانایی - واجب تعیینی است.

سؤال (۳۳)

درباره ماهیت دیه بفرمایید:

الف - آیا جعل دیه از طرف شارع مقدس به عنوان مجازات بوده یا نوعی خسارت تلقی شده است؟

ب - آیا عمد، شبه عمد یا خطای محض بودن جنایت در پاسخ به سؤال فوق تأثیری دارد؟

جواب)

الف - جعل دیه از طرف شارع مقدس هرگز به عنوان مجازات نیست بلکه به عنوان خسارت مالی است زیرا اجزای جرم عمدی در صورتی تبدیل به دیه می‌شود که مجنی علیه یا صاحب دم، جانی را ببخشد که در

این صورت سیئه‌ای هم در کار نخواهد بود و «جاء سیئه سیئه مثلها» شامل آن نیست.

ب - در سه صورت (جنایت عمدی و شبه عمد یا خطای محض) تنها در مورد اول - اگر جانی بخشوده نشود - دیه هم نیست بلکه به مقتضای اعتدای به مثل، تنها همان عفو مجنی علیه به همان مقدار که صدمه دیده باید یا عضو مماثل جانی جبران شود و اگر قتلی در کار بود باید جانی اعدام شود و اگر جبران جنایت - با شرط بخشش - تبدیل به دیه شد این دیه نیز همانند موارد شبه عمد و خطای محض، تنها به عنوان عضو صدمه دیده است زیرا در صورت بخشش مجنی علیه یا صاحب دم، جانی هم از طرف خدا بخشیده می‌شود و دیه تنها جبران خسارت است.

سؤال ۳۴

با توجه به این که طبق فتوای مشهور فقها، دیه اهل کتاب - کافر ذمی - هشتصد درهم است، آیا اقلیت زرتشتی نیز مشمول این حکم خواهند بود؟

جواب

زیرا زرتشتیان که به تعبیر قرآن، صابئان می‌باشند در آیاتی چند، در ردیف موحدان و اهل کتاب محسوب شده‌اند، مانند: «ان الذین آمنوا والذین هادوا و النصاری و الصابیین» یا «والصابئین و النصاری من آمن بالله والیوم الاخر فلهم اجرهم ولا خوف علیهم ولا هم یحزنون» در دو آیه مذکور می‌بینیم که مؤمنان و صالحان از چهار گروه، مورد رحمت

پروردگارانند، در آیه اول صابئین بعد از نصاری و در آیه دوم پیش از آنها آمده پس بنابراین: اصل احترامشان نیز همسان است مگر بر مبنای تفاوت ایمان و اعمالشان از نظر رعایت تقوی زیرا: «ان اکرمکم عندالله اتقیکم» پس به طور کلی موحدان مؤمن و صالح در صورت عدم تقصیر - درباره مسلمان نشدن - مأجورند و در صورت تقصیر هم - اگر معاند نباشند - تا اندازه‌ای مأجور خواهند بود و اگر کسی از اینان معاند باشد از چهار گروه مذکور خارج است چون فاقد شرط ایمان و عمل صالح گردیده است و هیچگونه‌ای دیه‌ای هم ندارد.

سؤال ۳۵

اگر دندان طبیعی یا مصنوعی فردی در اثر ایراد صدمه عمدی یا غیرعمدی از سوی دیگری شکسته شود، چنانچه شکسته شدن دندان در زیبایی چهره مصدوم یا لحن سخن گفتن وی تأثیر منفی داشته باشد، بفرمایید: - آیا مجنی علیه می‌تواند حسب مورد علاوه بر قصاص، دیه یا خسارت، برای از بین رفتن زیبایی چهره یا تأثیر منفی در لحن گفتار، ارش بگیرد؟

جواب

در مفروض مسئله اگر قصاص کاملاً اعتدای به مثل باشد یعنی با ایجاد صدمه به عنوان قصاص علاوه بر شکسته شدن دندان زیبایی چهره نیز از بین برود و لحن گفتار جانی هم تغییر کند دیگر گرفتن ارش جایز

نیست. آری اگر اضافه بر قصاص یکی از دو جهت مذکوره یا هر دو جهت جبران نشود طبعاً به مقتضای اعتدای به مثل بایستی با ارش جبران گردد مانند این که جانی خود زیبا نیست و لکنت زبان نیز دارد و قصاص هم در او نازیبایی و لکنت زبان اضافه‌ای ایجاد نمی‌کند، در این صورت مجنی علیه حق گرفتن ارش را دارد.

فصل سوم

حدود

سؤال (۳۶)

الف - پس از اجرای حد سرقت، عضو قطع شده مملک کیست: مملک حکومتی، که مجری حد است، یا شخص محدود.

ب - دفن عضو مقطوع پیوند آن به وسیله عمل جراحی به شخص محدود یا فروش آن برای پیوند به دیگران چه حکمی دارد؟

جواب)

عضو قطع شده مانند پیش از قطع، ملک سارق است، که در صورت امکان باید به دست خودش پیوند زند و یا در صورت حاجت اهم مالی، خودش به دیگری بفروشد. زیرا بر مبنای قاعده عمومی (هوالذی خلق لکم ما فی الارض جمیعاً) لا اقل اعضا و اموال هر انسانی ملک خود اوست، گرچه حق تصرفش محدود به حدود شرعی است.

به طور قطع در صورت مصلحت جایز یا واجب است در اعضا یا

اقرار این کار را نمی‌توان انجام داد، بفرمایید:

الف - آیا می‌توان حکم رجم را به انواع دیگری از قتل تبدیل نمود یا خیر؟

ب - با فرض اینکه جواب مثبت باشد آیا بین انواعی که احتمال زنده ماندن محکوم در آن وجود ندارد با مواردی که این احتمال هست تفاوتی وجود دارد؟

جواب)

حکم رجم را در صورت ثبوتش نمی‌توان به انواع دیگری از ضرب تبدیل نمود، وانگهی رجم به معنی قتل با سنگباران نیست حتی باید از سنگ زدن به سر و صورت و یا هر جایی که موجب قتل است خودداری کرد و با صدق واقعی سنگباران ادامه دادنش، تا چه رسد کشتن محکوم، حرام است. و فرار محکوم اگر پیش از صدق رجم باشد، وی محکوم به برگردانیدن برای اصل رجم است و نه کشتن و چنانچه رجم - برخلاف آنچه قبلاً گفتیم - با اقرار هم ثابت شود! که هرگز چنان نیست - میان آن با شهادت فرقی نیست! و چنانچه فرار محکوم پس از صدق رجم باشد، نباید او را برگشت داد زیرا حدش اجرا شده است.

در سنت قطعیه که رجم با شرایطش وارد است نامی از قتل، هرگز پیش نیامده و رجم هم اعم از قتل است و هرگز به قصد قتل نیست مانند دفاع در مقابل مهاجم که هرگز قصد قتلش جایز نیست، مگر این که بدون قصد، دفاع منجر به قتل وی گردد.

اموال خود تصرف صالحانه بکند و آیه (جزاء بما کسبا نکالا من الله) تنها بعد اول جزاء و نکال را شامل است که با بریدن دست انجام شده است، روی این اصل می‌تواند، بلکه واجب است دست قطع شده را مورد استفاده خود یا دیگری قرار دهد، ولی در قطع عضو به عنوان قصاص حکمش فرق دارد که در مسائل بعدی بیان می‌شود.

سؤال (۳۷)

کسی که قرار است مورد اجرای حد سرقت قرار گیرد آیا می‌تواند هزینه خود را از طبیب بخواهد که عضو وی را بی‌حس نماید؟

جواب)

بر مبنای (جزاء بما کسبا نکالا من الله) نکال و عذاب حد سرقت موضوعیت دارد و به هیچ وجه نباید از آن کاست، چنانچه در سایر حدود نیز چنان است، مگر در حدودی که مقصود تنها، اعدام است، مانند ارتداد با شرایطش که تنها مقصود، دفع فساد و افساد باشد و بالاخره ما پیرو دلیل می‌باشیم تا دریابیم که مقصود از مجازات تنها حد است یا این که تعذیب هم موضوعیت دارد.

سؤال (۳۸)

با توجه به این که در زنای محصنه هنگام اثبات جرم با بینه، در صورت فرار مجرم از حفره می‌توان وی را برگرداند و حکم را اجرا نمود ولی در صورت

سؤال (۳۹)

الف - سرقت اطلاعات سری کد شده و رمزار از شبکه‌های کامپیوتری یا کامپیوترهای شخصی و کشف رمز آنها چه حکمی دارد؟

ب - سرقت و فروش غیرمجاز شماره‌های موبایل توسط آشنایان به تکنیک الکترونیکی مرکزی آن چه حکمی دارد؟

ج) آیا با وجود سایر شرایط امکان اجرای حد سرقت وجود دارد؟

جواب

سرقت مالی، حقوقی یا حقیقی، اگر به حد نصاب (یک چهارم دینار که ربع مثقال است) برسد در صورت وجود دو شاهد عادل، دارای حد سرقت است و اطلاعات سری اگر ارزش مالی ندارد مورد تعزیر می‌باشد. بالاخره سرقت مالی و حتی سرقت انسان، مورد حد است و در سرقت‌های غیرمالی، تأدیب و تعزیر است و چنانچه از نظر دین، مالی سرقتش با شهادت شرعی حاصل نشود و فقط علم و قطع به آن حاصل شود حدی در کار نیست و تنها مال مسترد می‌گردد.

چنانچه اطلاعات سری مانند شماره‌های موبایل مالیت داشته باشد اگر به ارزش یک چهارم دینار طلای خالص باشد با شهادت شرعیه مورد حد است و گرنه تنها جبران خسارت مالی دارد.

سؤال (۴۰)

الف) هزینه درمان و بهبود شخصی که در اثر اجرای حد یا قصاص اطراف،

یکی از اعضای خود را از دست داده، به عهده بیت‌المال است یا محکوم علیه؟

ب) در صورتی که به عهده بیت‌المال باشد، حکم اختصاص به معالجات

اولیه دارد یا معالجات بعدی را نیز دربرمی‌گیرد؟

ج) آیا بین فقیر و غنی در حکم مذکور فرقی هست یا نه؟

د) آیا تفاوتی بین حد و قصاص وجود دارد؟

جواب

به موجب آیه «فاعتدوا علیه بمثل ما اعتدی علیکم» خسارت درمان و بهبودی جنایت کلاً بر عهده جانی است، اعم از معالجات اولیه یا بعدی چون این خود زیانی است که از طرف جانی بر مجنی وارد شده است، و اگر جانی قدرت مالی ندارد کل خسارات بر عهده بیت‌المال اسلامی است و میان فقیر و غنی فقط در امکان و عدم امکان پرداخت فوق است، ولی اگر فقیر امکان پرداخت قسمتی را دارد واجب است آن مقدار را پرداخت کند و بقیه به عهده بیت‌المال است. تفاوت بین حد و قصاص عموم و خصوص من وجه است در قتل عمد، قصاص و حد جمع است در قتل و در زنا و لواط و دزدی و مانند اینها حکم، حد است و نه قصاص و به عکس در قتل و جرح اطراف، قصاص است و نه حد.

سؤال (۴۱)

در مواردی که سارق مورد عفو مسروق منه قرار می‌گیرد، آیا حاکم شرع

بنا به مصالحی می‌تواند حد را اجرا نماید یا خیر؟

جواب)

در صورتی که با عدم اجرای حد، سارق بر عمل خود تشجیع شود و موجب زیان در استمرار سرقت سارق و یا سرقت دیگران باشد عفو حرام بوده و واجب است حاکم شرع با نادیده گرفتن عفو صاحب مال، حد را اجرا نماید، ولی اگر سارق توبه کرده و اصلاح شده در این صورت، «حد» که: «جزاء بما کسبا نکالا من الله» است دیگر موردی ندارد. خصوصاً در صورتی که، توبه از دستگیری و یا امکان دستگیری ثابت شود که در این مورد کلاً حد ساقط است، و در قرآن نیز «فمن عفی واصلح» عفو را تنها در زمینه اصلاح جانی، لازم دانسته و در صورت افساد، عفو او کمک به ظلم است و حرام می‌باشد.

سؤال (۴۲)

در مورد سرقت مستوجب حد بفرمایید:

آیا پس از شکایت مسروق منه و قبل از ثبوت جرم، امکان عفو سارق توسط مسروق منه نسبت به اجرای حد وجود دارد یا خیر؟

جواب)

در مفروض مسئله، برای عدم اجرای حد، شکی وجود ندارد و شکایت مسروق منه قبل از ثبوت جرم، از نظر شارع معتبر نیست. بلکه اگر وی نزد حاکم شرع ادعای چنان سرقتی کرد و دو شاهد عادل بر ادعای خود نیاورد، شکی خود مسئول است و باید تأدیب گردد اگر هم

بر مبنای شکایت، سرقت با شهادت به ثبوت رسید ولی پیش از آن که مقامات قضایی، امکان دسترسی به سارق را داشته باشند، توبه‌اش برای قاضی ثابت گردید (و توبه سارق قبل از امکان دستگیری محرز شد)، شکایت و شهادت مذکوره، موجب حد نیست زیرا: «الا الذین تابوا من قبل ان تقدروا علیهم فاعلموا ان الله غفور رحیم» مگر کسانی که پیش از امکان دسترسی تان بر آنها، توبه کرده باشند، پس بدانید محققاً خدا بسیار بخشنده رحمتگر بر و بزرگان است. هم در دنیا - که با شرایط مذکور - حد را منتفی می‌گرداند و هم در آخرت که «توبه کننده» معذب نخواهد بود، زیرا «غفور» مبالغه در غفران است و نتیجه این غفران. بخشش گناه در دنیا و آخرت می‌باشد به استثنای تصرفات نامشروع مالی که در صورت امکان باید برگشت داده شود، آیه مذکوره در مورد محاربین با خدا و رسول و سعی کنندگان در افساد است تا چه رسد به کسی که محارب نبوده و سعی در افساد نیز ندارد. بلکه سرقتی عاری از محاربه و سعی در افساد انجام داده که در صورت توبه مشروطه به طریق اولی بخشوده است.

سؤال (۴۳)

در مواردی که شارع مقدس شیوه یا ابزار خاصی را در اجرای مجازات در نظر گرفته است - مانند رجم یا کشتن با شمشیر - بفرمایید:
الف - آیا شیوه یا ابزار یاد شده موضوعیت دارد؟ به عبارت دیگر در

اینگونه موارد آیا هدف شارع مقدس فقط ازهاق روح است ولو با استفاده از ابزار نوین، یا ازهاق روح به شیوه یا ابزار منصوص ضرورت دارد؟

ب) در صورت موضوعیت داشتن، چنانچه اجرای رجم یا مجازات‌هایی نظیر مجازات لواط با شیوه‌های منصوص در شرایطی خاص به مصلحت اسلام و نظام مقدس اسلامی نباشد - مثلاً وهن اسلام و مسلمین باشد یا چهره خشنی از اسلام یا نظام اسلامی نشان دهد - آیا می‌توان ضمن اجرای اصل حکم - قتل - شیوه اجرای آن را تغییر داد؟

جواب)

اگر مقصود تنها ازهاق روح بود رجم یا کشتن با شمشیر درست نبود مثلاً اگر شخصی عمداً، فرد دیگری را با وسیله‌ای خفه کرد، مقتضای اعتدای به مثل این است که با همان وسیله خفه شود یا اگر او را به دار آویخت یا غرق کرد یا با وسایلی دیگر کشت، مقتضای اعتدای به مثل، وسیله‌ای است همانند همان وسیله، که باید با آن کشته شود، چون اولاً عذاب یا چهره عبرت‌آمیز اعدام گوناگون است و اگر هم دو کشتن در هر جهت همانند یکدیگر باشد با هم مقتضای اعتدای به مثل این است که عین کشتن مماثل انجام شود نه شبیه آن، مثلاً اگر کسی، شخص دیگری را با شمشیر کشته، قصاصش کشتن با شمشیر است از همان موضعی که مجنی علیه کشته شده، روی این اصل شیوه یا ابزار اجرای مجازات، موضوعیت دارد، البته رجم که در زمره مثال‌ها قرار گرفته، از نظر شرع شیوه خاصی برای کشتن نیست، بلکه اصلاً برای کشتن نمی‌باشد زیرا

اولاً: کشتن مجرم با رجم نسبت به محصن یا محصنه برخلاف نصوصی قرآنی است زیرا کشتن در انحصار قاتلی است که مرتکب قتل عمد شده باشد و یا کسی که با خدا و پیامبر جنگ داشته و یا کسی که سعی در افسادی کرده و یا بالاخره با شرایط سه‌گانه مذکور در آیه ارتداد، مرتد شده باشد و در غیر صور مذکوره هرگز اعدام جانی ندارد، وانگهی خود «رجم» در لغت به معنای «ریگ افکندن» است و نه سنگسار کردن «سنگباران»!! و همین قدر که افکندن ریگ بر زانی محصن یا محصنه صدق کرد، دیگر اضافه بر آن جایز نیست، تا چه رسد به کشتن او به وسیله سنگسار کردن و در روایات ما نیز وارد است که بایستی ریگ‌ها به مواضع خطرناک و کشنده نخورد، ریگ هم متوسط بوده و میانگینی از درشت و ریز باشد و اگر مجرم به هنگام ریگ افکندن فرار کرد نباید برگردانده شود، براین مبنا، رجم به معنای اعدام به وسیله سنگبار کردن «سنگباران» نیست.

ب - در عین اینکه ریگ افکندن موضوعیت دارد و هیچگاه به چیز دیگری تبدیل نمی‌شود ولی تحقق یافتن آن (رجم) در بلاد اسلامی از جمله محالات است، زیرا برحسب نص قرآن، حد زنا به هنگامی ثابت می‌شود که چهار مرد عادل به صورت عادی آن را مشاهده کنند چنانکه در سوره نساء: «فاستشهدوا علیهن اربعة منکم» آمده است و در سوره نور «لولا جائوا علیه باربعة شهداء فاذا لم یأتوا بالشهداء فأولئك عندالله هم الکاذبون»

بنابراین حد زنا غیرمحصن تنها بر مبنای تحقق زنا نیست، بلکه آنگونه زنا کردنی است که - معاذالله - در ملاء عام اتفاق افتاده باشد به گونه‌ای که در میان بینندگان چهار مرد عادل در زمان واحد، آن را مشاهده کنند و این دیدن به عنوان تلقی شهادت، بر آنان واجب است تا اینگونه افتضاحی، هرگز در جمع مسلمانان تحقق نیابد، چنانکه آیه نساء به صورت «واللاتی یا تین الفاحشه من نسائکم» نازل شده است نه «اتین» آن را به وضوح ببینند، اینگونه نیست که چهار نفر شاهد عادل موظف باشند به این طرف و آن طرف جستجو کنند و یا بدون اجازه به خانه‌های مردم وارد شوند تا بر اینگونه جرایم اطلاع حاصل کرده و شهادت دهند بلکه اگر بطور معمولی در جایی ببینند مأمورند شهادت دهند و طبعاً این جریان در بعضی محافل عمومی آن هم در کشورهای غیراسلامی اتفاق می‌افتد که البته وقوع آن در بلاد اسلامی بسیار بعید است و اسلام از پیش خواسته که در بلاد اسلامی همانند بلاد کفر، آنگونه وقیحانه در ملاء عام بی‌عفتی رخ ندهد و روی این جهت هم، نگرستن به عمل زنا، که در حالت عادی حرام است در اینگونه وضعیت بی‌عفتی، به منظور حفظ عفت عمومی، این حرام واجب می‌شود و مخالف عدالت هم نیست بلکه موافق آن است که در دوران امر بین‌المهم و مهم، باید اهم را مراعات کرد. روی این اصل کل شلاق زدن‌ها و سنگسار کردن‌ها که - بدون مبنای قرآنی و سنت قطعی - احیاناً در بلد اسلامی به نام اسلام انجام گرفته و یا انجام می‌گیرد، خود عملی است ضد اسلام و از طرفی،

جلوگیری نکردن - با شیوه و ابزار منصوص - از آن بی‌عفتی که مورد شهادت عدول واقع شود خود بدترین ضرر به مصلحت اسلام و نظام مقدس اسلامی است، بنابراین جلوگیری از آن (زنا و...) با اینگونه خشونت (اجرای حد شرعی) واجب است، چنانچه اگر کفار به مسلمانان هجوم کنند مسلمانان هم باید به عنوان دفاع بر آنان هجوم کنند که خشونت در مقابل خشونت است و همچنین بی‌عفتی که خود خشونت است نسبت به عفت و حیا، بگونه‌ای که چهار شاهد عادل بتوانند آن را ببینند، باید در برابرش حتماً خشونت ریگ افکندن صورت بگیرد و نه کشتن و سنگسار کردن!!

توضیح بیشتر: اگر گفته شود: چون جاری شدن حد در انحصار شهادت چهار عادل است پس موجب زیاد شدن انحرافات جنسی است! اولین پاسخ این است که بر حسب نصوص قرآنی این حد در انحصار شهادت چهار عادل است و شارع حکیم که حضرت اقدس الهی است با علم به تمام جوانب جرم، حدود شرعی را تشریح فرموده است، و اما زناهای دیگر که بطور پنهانی انجام می‌شود اگر هم در برابر فرد یا افرادی غیر عادل، یا کمتر از چهار نفر شاهد عادل باشد بدان گونه مفتضح نیست که حد اجرا شود بلکه اگر شخصی چه عادل و چه غیر عادل آن را ببیند بایستی مراتب سه‌گانه نهی از منکر را تا حد امکان برای جلوگیری از آن اعمال کند و این وظیفه، خود از باب نهی از منکر، بر کل کسانی که تخلفی را می‌نگرند واجب است نه بدین معنی که می‌توانند بجای

سؤال (۴۴)

با عنایت به این که در صورت ثبوت جرم مستوجب رجم با اقرار اگر هنگام اجرای مجازات رجم مجرم از حفره فرار کند نباید برگردانده شود بفرمایید:

الف - آیا در این حکم بین موردی که پس از آغاز رجم هنوز سنگی به وی اصابت نکرده با موردی که سنگ به وی اصابت کرده تفاوتی وجود دارد؟

ب - اگر مجرم پس از قرارداده شدن در حفره و قبل از پرتاب سنگ فرار کند آیا مشمول حکم فوق خواهد بود؟

جواب)

آری، در مورد الف رجم محقق نگشته و باید مجرم برگردانده شود و رجم گردد.

ب - آری.

سؤال (۴۵)

درباره درء بفرمایید:

الف) آیا این قاعده به باب حدود اختصاص دارد یا شامل ابواب قصاص دیات و تعزیرات نیز می‌شود؟

ب - معیار در عدم اجرای حد چیست؟ (شک در حلیت توهم جواز عمل صرف ظن به اباحه - ولو غیر معتبر - یا عدم علم به حرمت؟)

ج - محل عروض شبهه در قاعده درء کیست؟ قاضی، مرتکب عمل یا هر دو؟

محتمل وارد شوند تا گناهی را مشاهده کنند و سوم اینکه اگر انحراف جنسی یا غیر آن بگونه‌ای کلاً پنهان انجام گیرد بازداري از آن نیز همان ادله تحریم آنها و وعده عذاب الهی بر آنهاست، و اضافه بر این بر عهده همه شرعمداران است که مسلمانان را بگونه‌ای نسبت به موازین شرع آگاهی دهند - چنانکه در پایان تذکراتی عرض خواهد شد - تا حتی الامکان گناهی پیش نیاید و یا حداقل علنی نباشد زیرا علنی بودن گناه، اجتماعات را به انحطاط می‌کشانند والا خود گناه، اجتماع را به انحطاط می‌کشانند والا خود گناه، جزایش پس از مرگ است، بنابراین، این سخن که اگر اجرای حد در انحصار شهادت چهار نفر عادل باشد - که هست - و اقرار هم چنانکه گفته‌ایم جای شهادت را نمی‌گیرد خود موجب کثرت زنا است پاسخش بر این دو مبنا روشن گردید که جزا در هر دو صورت اخروی و دنیوی، بر مبنای مصالح ربانی محقق می‌باشد، و به همراه همه این دلایل، باید بر مبنای «الحمیه راس الدواء» مردم موانع تجملی ازدواج جوانان را فراهم کنند و حکومت نیز در ایجاد شغل و تهیه مسکن مناسب به آنان کمک کند در نتیجه با همکاری ملت و دولت و انجام این سه مرحله پیشگیری از وقوع جرایم جنسی و بسیاری از جرایم دیگر، نه تنها مجازات جرم با شیوه منصوص، و هنر اسلام و مسلمین نبوده و چهره خشنی از اسلام را نشان نمی‌دهد بلکه فقط اسلام است که سعادت دنیا و آخرت بشریت را تضمین کرده است.

د - آیا شبهات موضوعیه، حکمی، شبهه عمد و غیرعمد، اکراه، اجبار، نسیان و... مشمول این قاعده می‌شود؟
 ه - در فرض شمول شبهات حکمی، آیا بین جاهل قاصر و مقصر تفاوتی وجود دارد؟

جواب)

الف - اولاً قاعده درء بر حسب نصوص، تنها به باب حدود اختصاص دارد چنانکه جمله (تدرء الحدود بالشبهات) هم گواه بر این مطلب است و در مورد شبهات چه موضوعی و چه حکمی، نباید حدی اجرا گردد.
 و ثانیاً: عدم اجرای حد که در مورد شبهه است - و طبعاً انجامش حرام می‌باشد - به طریق اولی در مادون حدود نیز چنین است و اصولاً در موارد شبهات که قطع و یقین در کار نیست اجرای هیچ حکمی هم جایز نیست بلکه قاعده براءت، در کل اعمال مسلمانان جاری است و اگر هم کاری قابل حمل بر صحت نباشد بطوری که تخلف کاملاً محسوس و مشهور باشد اینجا نیز جای حد و تعزیر نیست بلکه جای نهی از منکر است.

ب - همه موارد مذکور در سؤال به اضافه فقدان شهادت شرعی مگر در قتل که اقرار مجرم با اختیار و بدون ترس و احیاناً علم قاضی هم کافی است.

ج - هم حاکم و هم محکوم علیه هر دو - محل عروض شبهه در قاعده درء می‌باشند که اگر مثلاً حاکم تشخیص داد فلان شخص جرمی را انجام

داده ولی محکوم علیه مدعی است که اگر هم آن را انجام داده از روی جهالت بوده و نه عمد، و یا بالعکس، در این دو صورت «قاعده درء» که حد یا تعزیر را از بین می‌برد در هر دو مورد جاری است.

د - تمام موارد مذکور در سؤال، مشمول قاعده درء می‌باشند زیرا حکم باید بر مبنای قطع و شهادت عادلانه اجرا شود.

مانند آن که خود قاضی قتل را مشاهده کند، در غیر این مورد، تنها شهادت، شرط قطعی اجرای حد است اقرار یا علم قاضی کفایت نمی‌کند و اجرای حد - با شیوه و ابزار مخصوص - باید بگونه‌ای باشد که موجب کشته شدن مجرمی که محکوم به قتل نیست نگردد.

ه - در شبهات حکمی، بین جاهل قاصر و مقصر، فرقی نیست، مثلاً اگر شخصی در گناهی قاصر باشد یعنی حرمت آن را هرگز نمی‌دانسته که در این نادانی هم مقصر نیست، یا نمی‌داند و در بررسی نکردن از آن حکم مقصر است در هر دو صورت «قاعده درء» جاری است که اگر هم قطعاً بدانید طرف مقصر است ولی نادان و در نتیجه این جرم را از روی عمد انجام نداده، حد یا تعزیری هم وجود ندارد، چون در اجرای حد یا تعزیر، هم تعدد مجرم شرط است و هم عدم اضطراب و اکراه به اضافه شهادت عادلانه.

سوال (۴۶)

در صورتی که پس از اجرای مجازات رجم به زعم این که مجرم به قتل

رسیده جسد وی به سردخانه منتقل شود ولی برحسب اتفاق علائم حیاتی از او مشاهده شود و پس از معالجه سلامت خود را بازیابد بفرماید:

الف - آیا صرف صدق عنوان رجم به قتل محکوم نینجامد کفایت می‌کند (تا در نتیجه نیازی به اجرای مجدد حکم نباشد) یا چون قتل از طریق رجم موضوعیت دارد باید مجدداً حکم رجم را در مورد وی به مرحله اجرا گذاشت؟
ب - در فرض دوم آیا مجرم می‌تواند دیه جراحات وارده در اثر اجرای حکم در مرتبه اول را مطالبه نماید؟

ج) در صورت مثبت بودن پاسخ پرداخت دیه به عهده کیست؟
جواب)

اولاً صدق عنوان رجم - بطور عرفی - کافی است.
ثانیاً: در باب رجم قتل موضوعیت ندارد بلکه در رجم برحسب سنت قطعیه باید ریگ‌های متوسط را به جاهایی بزنند که موجب قتل نگردد و حتی افزون کردن رجم در صورتی که قتل هم محقق نگردد حرام است.
ب - آری، زیرا رجم عرفی کافی است و اضافه بر آن را مجرم حق اعتدای به مثل دارد و اگر راضی شود حق دیه ثابت است.
ج - دیه به عهده رجم‌کننده است.

سؤال (۴۷)

پسر بیچه پانزده ساله‌ای که شب هنگام پس از بیدار شدن از خواب فرد اجنبی را به صورت برهنه با مادرش در اتاق خواب می‌بیند با این اعتقاد که

فرد خائن و متجاوز به ناموس باید کشته شود فرد مزبور را که مبادرت به فرار نموده به قتل می‌رساند.

لازم به ذکر است زن مدعی است که اولاً: با تهدید فرد مقتول مبنی بر آبروریزی او در صورت تن ندادن به رابطه مجبور به باز کردن درب منزل به روی او شده است.

ثانیاً: رابطه نامشروع در حد کمتر از زنا بوده است.

با توجه به فرض فوق بفرماید:

الف) قتل ارتكابی توسط نامبرده با اعتقاد به لزوم کشتن اینگونه افراد، مشمول کدامیک از عناوین قتل عمد یا شبه عمد می‌شود؟

ب) با توجه به ادعای زن مبنی بر اینکه از روی تهدید مجبور به برقراری رابطه با اجنبی شده است، آیا عمل ارتكابی از سوی فرزند تازه بالغ وی می‌تواند مشمول عنوان دفاع از ناموس و در نتیجه عدم شمول ادله قتل عمد در مورد وی باشد؟

ج) با توجه به اینکه اطلاعات فقهی نوجوان در احکام شرعی کم بوده، آیا جهل وی به مسأله می‌تواند رافع مسئولیت باشد؟

جواب)

از باب قاعده درء و نیز جهالت نوجوان قتل عمدی محسوب نمی‌گردد و حکم قصاص به دیه تبدیل می‌شود و اگر هر دو را کشته دو دیه دارد.

در فرض سؤال قتل مذکور قتل عمد است و حتی با تحقق زنا هم حق

می‌گردد و در زناى محصن و محصنه نیز حد ضربه تازیانه است بطور مساوی جاری می‌گردد و در زناى محصن و محصنه نیز حد بالاتر که رجم است بطور یکسان انجام می‌گردد و در اشتراط احصان نسبت به حد بالاتر میان فاعل و مفعول تفاوتی نیست بلکه این عدم تفاوت در حد لواط توتر است و همانگونه که در باب زنا میان فاعل و مفعول فرقی نیست در باب لواط نیز چنان است.

قتل وجود ندارد و برحسب نصوص از آیات سوره نور و نساء زنا یا مساحقه یا لواط اگر هم با شهادت ثابت گردد حق قتل در کار نیست تا که رسد که یک نفر ارتکاب جرم را رویت کرده باشد و بالاخره قتل مذکور بر خلاف کتاب و سنت قطعیه است و حتی در مورد کسی که عمل زنا را نست به همسرش مشاهده کند چنان حقی در کار نیست و باید لعان را انجام دهد و در صورت رد کردن لعان از سوی زن باید بر مرد حد قذف اجرا شود.

دفاع از ناموس لازم است ولی موجب انجام قتل نیست و اگر در ضمن دفاع بدون قصد قتل یا عملی که منجر به قتل گردد طرف مقابل کشته شد وی مهدورالدم بوده و قصاص و دیه به عهده کسی نیست.

سؤال (۴۸)

در خصوص حد قتل در لواط بفرمایید:

الف - آیا احصان از شرایط لازم برای این مجازات می‌باشد؟

ب - در صورت مثبت بودن پاسخ، آیا در این حکم بین فاعل و مفعول

تفاوتی وجود دارد؟

جواب

الف و ب - احسان از شرایط لازم برای اصل مجازات نبوده و در این حکم بین فاعل و مفعول تفاوتی وجود ندارد زیرا در زناى غیر محصن و غیر محصنه حد کمتر که صد ضربه تازیانه است بطور مساوی جاری

فصل چهارم

تعزیرات

سؤال ۴۹

چنانچه تعزیر علاوه بر تازیانه مصادیق دیگری داشته باشد (مانند: حبس، جزای نقدی، تراشیدن سر، چرخاندن در شهر، لغو جواز کسب، ابطال گواهینامه رانندگی، محرومیت از مشاغل دولتی، ثبت سوء سابقه و...) بفرمایید:

الف - آیا تعبیر «التعزیر دون الحد» فقط در خصوص تازیانه رعایت می شود یا شامل دیگر موارد مذکور نیز می شود؟

ب) در صورت شمول به موارد دیگر، ملاک «دون الحد» چه می باشد؟

جواب

تعزیر در لغت دارای دو معناست:

معزز و محترم داشتن، چنانکه آیه ۱۵۷ سوره اعراف فرماید:

«فالذین آمنوا به و عزروه و نصروه و اتبعوا النور الذی انزل معه اولئک

هم المفلحون» پس کسانی که به او ایمان آوردند و او را گرامی و بزرگ

داشتند و یاریش نمودند و پیروی کردند نوری را که با او فرو فرستادیم ایشانند همان رستگاران».

معنای دوم: کوچک داشتن و اهانت است، که در لغت عرب و لغت فقه، تعزیر دوم خیر تازیانه زدن نیست و با دقت در تعبیر حدیثی «التعزیر دون الحد» معنا و مقصود آن را به وضوح درمی‌یابیم زیرا «الحد» اعم از کشتن و دست و پا را به عکس بریدن و حد تازیانه است و «دون الحد» تنها شامل حد تازیانه بوده و دو مورد قبلی را دربر نمی‌گیرد زیرا: اولاً خود این حدیث در خصوص تازیانه زدن تنبیهی است، و دوم این که کشتن و دست و پا را به عکس بریدن «دون» ندارد چون باید همان حکم اجرا شود مگر اینکه فرد محارب یا ساعی در افساد - پیش از امکان دسترسی به او و «قبل ان تقدروا علیهم» توبه کرده باشد که عفو خواهد شد، بنابراین «دون الحد» در اینجا معنایی ندارد و در قتل هم اگر ولی یا اولیای دم دیه را عفو کنند حکم منتفی خواهد بود پس می‌بینیم که «دون الحد» در اینجا نیز معنایی ندارد و در قتل هم اگر ولی یا اولیای دم: قاتل را عفو کنند و یا با شرایطی که در مسئله ۶۴ ذکر خواهد شد قاتل قصاص نشود وی تنها موظف به پرداخت دیه است و در صورتی که ولی یا اولیای دم دیه را عفو کنند حکم منتفی خواهد بود پس می‌بینیم که «دون الحد» در اینجا نیز مصداقی ندارد یعنی مفروضاً «دون قتل» بریدن «دو پای» مجرم باشد که چنین نیست.

بنابراین «دون الحد» دون تازیانه حدی است و بنابر دلایل پیشین

«الحد» شامل کل حدود تازیانه‌ای است که در میان «صد» و «هشتاد» و «چهل» ضربه حدی، «دون الحد» شخص حر، ۷۹ ضربه تازیانه و کمتر از آن است تا جایی که «دون الحد» صدق کند یعنی تا «پنجاه» تازیانه، بنابراین کمتر از آن تعزیر محسوب نمی‌شود بلکه تأدیبی است با نظر حاکم عادل شرع و «دون الحد» عبد، ۳۹ ضربه تازیانه و کمتر از آن است تا جایی که «دون الحد» صدق کند یعنی تا ۲۰ تازیانه، و کمتر از آن تأدیب است بنابراین پاسخ سؤال «ب» روشن است که هیچ یک از موارد مذکور در متن سؤال ۴۸ مصداق تعزیر نیست بلکه تعزیر فقط تازیانه است با شرایط مذکور.

اما با شرایطی که بعداً ذکر خواهد شد تنبیهات و تأدیبات مذکور در مسئله، بخشی از مرحله سوم احکام کیفری اسلامی محسوب می‌شود زیرا مرحله اول احکام کیفری، کیفرهای منصوص خاص هستند مانند: اعدام مماثل: دست و پا بریدن بالعکس و بریدن دست دزد و تعزیر حدی.

و مرحله دوم احکام کیفری، کیفرهای منصوص عام می‌باشند که عبارتند از: تعزیر مادون الحد و نفی از ارض یا مصادیقش و مرحله سوم احکام کیفری، تأدیبات اعم را دربردارد که خود مرحله سوم نهی از منکر است، و بعضی از موارد مذکور در سؤال و مانند آنها (جزای نقدی، تراشیدن سر، چرخاندن در شهر، ثبت سوء سابقه و...) مشمول این مرحله می‌باشد که بنابر نظر حاکم عادل شرع، در صورت توبه نکردن مجرم،

تأدیب‌های مرحله سوم نهی از منکر، به تناسب جرم در موردی اجرا خواهد شد بخشی دیگر از موارد مذکور در سؤال (حبس، لغو جواز کسب، ابطال گواهینامه رانندگی، محرومیت از مشاغل دولتی و تبعید) مشمول «او ینفوا من الارض» می‌باشد و «الارض» کل ارض نیست بلکه مقصود از آن بیرون راندن مجرم از زمینی است که وی در آنجا سعی در افساد می‌کند و به مناسبت گوناگونی سعی در افساد مجرمین: این نفی از ارض هم گوناگون است مثلاً اگر مدیر یا کارمند اداره دولتی یا خصوصی در محل کارش، سعی در افساد کند و توبه «قبل ان تقدروا علیهم» هم نکند: کیفرش بیرون راندن از «ارض اداره» است و اگر شخصی در مغازه خود سعی در افساد اقتصادی می‌کند چون «ارض» سعی در افساد او مغازه‌اش می‌باشد در صورت عدم توبه «قبل ان تقدروا علیهم» کیفرش تعطیلی مغازه است و اگر چنانچه فردی در محله یا شهر یا کشوری، سعی در افساد می‌کند در صورت عدم رعایت شرط مذکور در مورد توبه - باید از کل آنجا تبعید شود و اگر کلاً در روی زمین سعی در افساد می‌کند چاره بجز غرق کردن وی (مجرم) در دریا نیست چنان که در سنت قطعیه این حکم وارد شده است بالفظ «نحوالجریمه» نکته‌ای که در مورد «توبه» باید گفته شود این است که: توبه از جرم محاربه و سعی در افساد دو گونه است.

- «قبل ان تقدروا علیهم» که احکام آن بیان شد.

توبه «بعد ان تقدروا علیهم» که در این حد جاری می‌شود مگر در

صورتی که مجرم نفی از ارض شده باشد و امکان بازگشت به همان ارض نیز وجود داشته باشد که در اینجا در صورت توبه واقعی بازگردانده می‌شود ولی در کیفرهایی مانند قتل: صلب: (دار زدن) و قطع دست و پا بازگشت معنا ندارد و توبه «بعد ان تقدروا علیهم» در اینجا فقط رفع گناه و عذاب اخروی می‌نماید ولی در کل موارد «نفی از ارض» به استثنای غرق: به شرط توبه واقعی، بازگشت به ارض اصلی، انجام می‌پذیرد اینک بطور خلاصه پاسخ سؤال را متذکر می‌شویم که هیچ یک از موارد در سؤال، تعزیر نبوده بلکه تأدیب است البته به شرطی که مناسب با جرم باشد و باید بعنوان مرحله سوم نهی از منکر انجام شود آن هم با نظر حاکم عادل شرع - تعزیر هم تنها مخصوص جرایم جنسی است که کمتر از جرم‌های جنسی با حد مشخص باشد مانند این که مردی با زنی نامحرم هر کاری بجز زنا را انجام داده است که در اینجا چون زنا انجام نشده، در صورت شهادت دو مرد عادل حکم تعزیر در مورد وی اجرا می‌گردد و اگر «قبل ان تقدروا علیهم» توبه‌اش ثابت شد حتی تعزیر هم ساقط خواهد بود، چون شریعت قرآن، شریعت انتقام نیست بلکه شریعت اصلاح بشریت است.

فصل پنجم

قضاوت

سؤال ۵۰

در باره علم قاضی بفرماید:

الف - آیا علم قاضی ملحق به اقرار است یا بینه و یا طریق سوئی است؟

ب - در صورتی که طریق سوم باشد حکم عفو چگونه است؟

جواب

علم قاضی هرگز در امور جنسی حکمی به جز نهی از منکر ندارد، مانند اقرار که جرم نیز دارد، زیرا بر مبنای آیهی (۱۳) سورهی (نور) «لولا جاءوا علیه باربعه شهداء فاذا لم یأتوا بالشهداء فاولئك عندالله هم الکاذبون» اگر بر مدعی تخلف جنسی چهار شاهد نیاوردند در این صورت نیز خدا دروغگو هستند، و در صورتی هم که علمش را ابراز کند، خود وی محکوم به حد است، چنانچه در آیه مبارکه (۴) سوره (نور) می فرماید: «والذین یرمون المحصنات ثم لم یأتوا بأربعه شهداء

سؤال (۵۱)

چنانچه قاضی در مجازات محارب صورت صلب را انتخاب کرد - با توجه به این که اگر بعد از ۳ روز زنده بماند حق حیات دارد - بفرمایید:

الف - در صورتی که بخواهد قبل از اجرای حکم از داروها و غذاهایی مقاوم‌کننده بدن استفاده نماید آیا می‌توان او را منع نمود یا خیر؟

ب - اگر عصیان به او آب یا غذا برساند آیا باید جلوگیری کرد یا خیر؟

جواب

انتخاب صورت صلب در صورتی درست است که جریمه، از موارد نص حد صلب باشد، بنابراین هرگز انتخابی نیست، و در صورت تعیین صلب که کشتن به وسیله صلب است (نه مانند رجم که ملازمت با قتل ندارد)، حق حیات برای مصلوب هرگز وجود ندارد و چون صلب بر دو مبنای اعدام و تعذیب صلیبی است محکوم باید به طور عادی صلب گردد و حق استفاده از داروهای از بین برنده یا تخفیف دهنده عذاب صلب را ندارد، و مادامی که زنده است باید به او آب و غذا لازم را رسانید و جلوگیری از آب و غذا حرام است زیرا عذاب صلب، هیچگونه التزامی با عذاب‌های دیگر ندارد.

سؤال (۵۲)

نظر اسلام را پیرامون اعتبار اسنادی که توسط دستگاه‌های مدرن تهیه می‌شود، بیان فرمایید. (مانند فاکس - عکس - نوار کاست - تلفنگرام -

فاجلدوهم ثمانین جلده) بنابراین هر دوی علم و اقرار در عدم اثبات حد مانند یکدیگر هستند، حال اگر هم ملحق به شهادت بوده و اثبات حد می‌کردند، در حد شرعی هرگز بخشش نیست، زیرا که در آیه (۲) سوره (نور) می‌فرماید: «الزانیة والزانی فاجلدوا کل واحد منهما مأة جلده ولا تأخذکم بهما رافه فی دین الله) یعنی زن و مرد زنا کرده را صد تازیانه بزنید و هرگز رأفتی در این مورد در دین خدا، به آنها نکنید.

در امور غیرجنسی نیز، چنانچه امر مالی باشد، مانند دین، علم شهودی قطعی قاضی مانند اقرار و شهادت کافی است ولی مانند سرقت، تنها در اصل بدهی مالی کفایت می‌کند، نه در حدش، زیرا که حد سرقت نیازمند به شهادت است، و اینجا علم مانند اقرار فقط تضمین مالی می‌آورد، و در وصیت مالی نیاز به شهادت عدلین یا اقرار زبانی یا نوشته قطعی است و در مورد جنایت جانی و یا قتل و جرح خطا، علم قطعی قاضی کافی است، زیرا برحسب آیات قرآن و سنت قطعیه، خون هدر رفتنی نیست.

س - در قتل خطای محض اگر با علم حاکم شرع ثابت شود آیا حکم ثبوت با بینه را دارد (که دیه به عهده عاقله است) یا حکم اقرار را دارد (که دیه به عهده خود مرتکب به قتل است)؟

ج - اگر علم حاکم از اقرار به قتل خطایی حاصل شده حکم اقرار را دارد و اگر از طریق دیگر حاصل شده حکم بینه را دارد و دیه این صورت بر عاقله است. والله العالم.

زیراکس - پریتر - اسکر - کامپیوتر و...)

ب - کدام یک می‌تواند مستند حکم قاضی قرار گیرد و به عنوان مؤید تا چه حد قابل استناد است؟

جواب)

در موارد لزوم شهادت حضوری هیچ‌یک از این دستگاه‌ها نمی‌تواند مستند حکم قاضی قرار گیرند زیرا علاوه بر امکان جعل در این موارد، برحسب نص، حضور شاهد شرط است. و در غیر این‌گونه موارد که صرفاً علم قاضی است این دستگاه‌ها می‌تواند مستند علمی قرار گیرد، البته در صورتی که احتمال عاقلانه جعل در کار نباشد.

سؤال ۵۳)

اگر قاضی به علم خود حکم به رجم نماید بفرماید:

الف - در صورت فرار مجرم از حفره آیا می‌توان او را مجدداً به حفره برگرداند و حکم را اجرا نمود و یا نمی‌توان؟

ب - اگر علم قاضی راه سومی باشد - ملحق به بینه یا اقرار نباشد تکلیف چیست؟

جواب)

علم قاضی مانند اقرار مجرم هرگز موضوع حکم هیچ حدی نیست، بلکه تنها چهار شاهد عادل موضوع حکم حد است و بس، چنانکه از آیه ۱۳ سوره نور استفاده می‌شود. علم قاضی و یا هر کس دیگر فقط موضوع

نهی از منکر است با شرایط و مراتبش، زیرا حد در امور جنسی بر مبنای دریدن پرده عفت است در مجتمعی که چهار شاهد عادل می‌توانند آن را به خوبی مشاهده کنند. روایتی هم که علم قاضی را موضوع حکم حد دانسته برخلاف نص قرآن و روایات زیاد می‌باشد، لذا مردود است. ولی در صورتی که قاضی بر طبق وظیفه، محکوم به علم خود را رجم کند فرار مجرم محکوم به دو حکم گذشته است و در این صورت ملحق به بینه نیست و قاضی حق عفو دارد.

سؤال ۵۴)

در مورد قسامه بفرمایید:

الف) آیا قسامه، در جنایت عمدی بر اطراف، مستلزم قصاص می‌شود؟

ب) با فرض این که جواب مثبت باشد، نصاب قسامه چه میزان است؟

جواب)

دلیل قسامه در انحصار قتل است و در غیر قتل جاری نیست، و چون قسامه خود بر خلاف اصل شهادتست در جایی ثابت می‌باشد که استثنای قطعی شده باشد و این استثنا در مورد قتل به علت اهمیت، با سنت قطعیه ثابت است.

ب - نصاب قسامه بر مبنای سنت قطعیه ۷۰ نفر است و نه کمتر.

سؤال ۵۵)

درباره لزوم تأخیر اجرای حد یا قصاص زن شیرده، بفرمایید:

بنابراین شیر دادن در صورت وجوبش، شامل مادر اصلی و رضایی است که در این صورت شیر دادن بر او نیز واجب تعیینی خواهد بود و اگر مادر اصلی از شیر دادنی که بر او واجب است معذور باشد یا شیر او برای فرزند زبانی داشته باشد شیر دادن وی حرام است زیرا: «لا تضار والده بولدها ولا مولود له بولده» - و از این جهت نیز، بین مادر اصلی و رضایی فرقی نیست و باید حکم حد اجرا شود همچنین و در موردی که شیر دادن ضرورت حیاتی و بهداشتی نداشته باشد نسبت به هیچ یک از آن دو تأخیر حد جایز نیست. در صورت «امکان» و «لزوم» جایگزینی دایه، یافتن دایه، بر عهده ولی طفل است و در صورت عدم امکان، بر عهده حاکم شرع عادل می‌باشد.

سؤال ۵۶)

در صورت علم اجمالی به وجود قاتل در بین افراد محدود و معین، بفرمایید:

الف) آیا قاضی می‌تواند برای تعیین قاتل و اجرای قصاص از قرعه استفاده نماید؟

ب) در صورت منفی بودن پاسخ و لزوم پرداخت دیه، چه کسی باید دیه را بپردازد و نحوه پرداخت آن چگونه خواهد بود؟

جواب)

در مفروض مسئله چون قاتل معین نیست و درباره جنایت قتل، قطع

الف - آیا این حکم، مادر رضاعی را نیز شامل می‌شود؟

ب - در فرض شمول، بین امکان و عدم امکان جایگزینی دایه‌ای دیگر - یا شیر خشک یا شیر حیوان - تفاوتی وجود دارد؟

ج - در صورت امکان جایگزینی، یافتن دایه وظیفه حاکم شرع است یا ولی طفل؟

جواب)

تأخیر اجرای حد یا قصاص لزومی ندارد و جایز نیست مگر در صورتی که واجبی اهم یا برابر آن وجود داشته باشد و جمع بین آن دو نیز ممکن نباشد، بنابراین در صورتی که شیر دادن برای طفل لزوم حیاتی یا بهداشتی داشته باشد - چه توسط مادر اصلی و یا توسط مادر رضاعی - در این صورت بایستی حد یا قصاص به اندازه تأخیر گردد که شیر دادن به مقدار واجبش انجام یافته باشد، بنابراین اگر با شیر خشک یا خوردنی‌هایی دیگر، بتوان شیر مادر یا دایه را جبران کرد در این صورت شیر دادن به شیرخوار واجب نیست و تأخیر حد یا قصاص نیز جایز نمی‌باشد، آری، بر حسب «ولوالدات یرضعن اولادهن حولین کاملین لمن اراد ان یتم الرضاعه» - شیر دادن مادر به طفل شیرخوارش به مدت دو سال، در صورت امکان واجب است که بیست و یک ماهش (۲۱ ماه) مطلقاً بر مادر واجب می‌باشد و سه ماه دیگرش در صورتی واجب است که پدر طفل مصمم به تکمیل شیرخوارگی باشد، ولی در صورت عدم ضرورت حیاتی و بهداشتی واجب نیست، و موجب تأخیر حد نمی‌گردد.

موردی پیش آید، قرعه برحسب ادله‌اش، در انحصار برخی از موضوعات است و آن دسته از موضوعاتی که هرگز مشمول قرعه نیست از جمله امور جزایی است، مخصوصاً اینکه در امور جزایی، شهادت، شرط اصلی است و شهادت مجمل هرگز کاربردی ندارد مانند اینکه گفته شود: «دیدیم یکی از این چند مرد، زنا می‌کرد!» یا یکی از این چند نفر، قاتل فلانی است!»

بنابراین امور جزایی هرگز زمینه قرعه نیست، حتی در قضایای مالی هم اگر هیچ راهی دیگر برای احقاق حق وجود نداشته باشد مثل آن که «مبلغی بین دو نفر بطور قطع عصب شده» اینجا هم نمی‌توان با قرعه یکی را غاصب و دیگری را مبرا دانست، بلکه در صورت مذکور نیز بر مبنای اختلاف احتمالات، نسبت به غاصب بودن هر یک از دو نفر، مبلغ غصبی به گونه‌ی مصالحه تناسب احتمال، میان آنان تقسیم می‌شود.

لازم است، قرعه از دو جهت کارآمدی ندارد زیرا اولاً: قطع آور نیست و ثانیاً: اینکه قرعه در تعیین حکم کلاً مردود است و در تعیین موضوع نیز، اگر علم به آن شرط نباشد و چاره‌ای هم بجز تعیین موضوع - ولو غیر عملی - نباشد، قرعه جایز است و در حقیقت قرعه، خود یک نوع استخاره است که نمی‌تواند حکمی را تعیین کند و یا موضوعی را مشخص نماید.

سؤال (۵۷)

با توجه به جریان قاعده در شبهات موضوعیه بفرمایید:

الف - آیا این قاعده به امور حقوقی اختصاص دارد یا شبهات موضوعیه در امور جزایی را نیز دربرمی‌گیرد؟ به عنوان مثال در موردی که علم اجمالی به وجود قاتل بین دو یا چند نفر باشد، آیا می‌توان با تمسک به قرعه حسب مورد، حکم قصاص یا دیه را اجرا نمود؟

ب - در فرض جریان این قاعده در امور جزایی، آیا در تمام ابواب حدود، قصاص، دیات و تعزیرات جاری است یا به باب خاصی از جزئیات اختصاص دارد؟

(جواب)

الف و ب) قاعده قرعه در انحصار بعضی از شبهات موضوعیه است و نه حکمی، زیرا احکام اسلامی در کتاب و سنت به خوبی بیان شده است و جانی شبهه‌ای برای جوینده آنها وجود ندارد و اگر هم احیاناً چنان

فصل ششم

مسائل متفرقه فقهی

(عقود، ایقاعات، معاملات)

سؤال ۵۸

درباره مقاومت در مقابل جانی یا سارق برای جلوگیری از تجاوز هستک

ناموس یا سرقت بفرمایید:

الف - آنجا که احتمال آبروریزی مجنی علیه در کار باشد تکلیف چیست؟

ب - آنجا که احتمال قتل یا ضرب و جرح شدید یا متوسط مجنی علیه باشد

تکلیف چیست؟

ج - آنجا که مال زیاد معمولی یا کم مورد تعرض باشد تکلیف چیست؟

د - آنجا که مقاومت منجر به قتل جانی یا سارق شود تکلیف چیست؟

ه - در موارد عدم جواز برخورد با جانی یا سارق تکلیف قاتل مدافع و دم

متجاوز چیست؟

جواب)

مقاومت در مقابل جانی یا سارق برای جلوگیری از تجاوز به عنوان دفاع، واجب است؛ خصوصاً در مقابل کسی که قصد قتل دارد، و در مقابل تجاوز مالی هم، چنانچه دفاع موجب قتل مهاجم باشد برای حفظ جان مهاجم جایز است از اینگونه دفاع صرفنظر شود و چنانچه موجب قتل شخص مورد هجوم باشد دفاع برای گرفتن مال حرام می‌باشد.

الف - احتمال و یا قطع به آبروریزی مجنی علیه مانع از تکلیف دفاع جانی یا عرض نیست.

ب - در احتمال قتل مجنی علیه از باب دوران امر بین مهم و اهم، برای حفظ جان واجب است از جنایات جانی دفاع انجام نشود.

ج - در مورد جنایات مالی اشاره شد.

د - اگر هم جایی مقاومت منجر به قتل جانی شود، دفاع واجب است و در مادون جنایت جانی باید اهم فیما بین رعایت شود.

و در دفاع ناموسی اگر مدافع در خطر مرگ قرار نگیرد تا حد کشته شدن مهاجم باید دفاع شود، زیرا جان و ناموس و مال مراتبی دارند و چنانچه مهاجم در دفاع مشروع کشته شود دیه ندارد زیرا خون خویشتن را هدر داده است.

ه - در مواردی که مدافع از دفاعی که منجر به کشتن مهاجم است ممنوع باشد، در صورت قتل عمد و غیر عمد، هر کدام حکم مخصوص به خود را خواهد داشت.

سؤال (۵۹)

ملکی به صورت مشارکت خریده می‌شود و سپس یکی از شرکا سهم خود را به شریک دیگر اجاره به شرط تملیک می‌دهد، به طوری که بعد از پرداخت تمامی اقساط (که طبعاً بیش از پولی است که شریک برای آن سهم داده بود) قسمت مورد اجاره به مالکیت مستاجر درمی‌آید، بفرمایید آیا می‌توان این کار را که در بانک‌ها یا شرکت‌ها (اشخاص حقوقی) و بعضاً توسط اشخاص حقیقی صورت می‌گیرد راهی شرعی برای تخلص از ربای قرضی دانست؟

جواب)

هرگز راهی شرعی برای ربا در شرع وجود ندارد، مگر این که در این مسئله قیمت ملک مزبور در اثر تورم، بیش از آغاز معامله باشد که مثلاً در آغاز ده میلیون تومان ارزش داشته و در زمان قسط اخیر دوازده میلیون تومان می‌ارزد که می‌توان با محاسبه دیرکرد پرداخت، مبلغ بیشتری را با مصالحه و یا حساب حقیقی ارزش متفاوت ملک در نظر گرفت، بلکه این محاسبه واجب است، زیرا ده میلیون تومان آغازین، همین دوازده میلیون تومان زمان آخرین قسط است و در صورتی که به حساب همان ده میلیون معامله شود، غرری است. و بالاخره زمان انتقال، مناط ارزش ملک می‌باشد و نه مقدار اسکناس و این تنها راه شرعی دریافت اضافی است که در حقیقت هم اضافی نیست.

در کل، تمامی اضافاتی که به حساب صرف زمان منظور گردد، رباست، لکن اگر به حساب ارزش باشد، حق است اگرچه در زمان اندکی باشد.

سؤال ۶۰)

بعد از عقد نکاح در صورت اعسار زوج از پرداخت مهریه بفرمایید:

الف) آیا زن می‌تواند به خاطر عدم دریافت مهریه تمکین ننماید؟

ب) در صورت جواز آیا تمکین فقط منحصر به بضع است یا سایر

استمتاع را هم شامل می‌شود؟

ج) آیا در این موارد نشوز صدق می‌کند؟

جواب

در صورتی که مرد با قرار دادن پرداخت مهریه در زمان معین و امکان پرداخت، از پرداخت مهریه خودداری کند، زن می‌تواند از کلیه تمتعات جنسی و شهبوانی جلوگیری کند و در صورت قرار تأخیر هرگز نمی‌تواند هیچگونه جلوگیری پیش از پرداخت نماید. در صورت اعسار مرد، در پرداخت مهریه در وقت مقررش از باب «و ان كان ذو عسر فنظره الی مسیره» نیز نباید جلوگیری کند، مگر در زمینه اعساری که معلوم است پس از برطرف شدنش نیز، مهریه را پرداخت نمی‌کند و بالاخره در زمینه تقصیر مرد در پرداخت مهریه این جلوگیری مثبت است و در غیر این صورت منفی است، گرچه اعسارش هم از روی تقصیر باشد، ولی تصمیم پرداخت پس از اعسار را دارد زیرا «و ان كان ذو عسر فنظره الی مسیره» در زمینه بدهی ربوی است که بدترین تقصیر می‌باشد، مگر اینکه که بتواند اعسار خود را برطرف کند و یا این اعسار عمداً برای نپرداختن مهریه باشد. نشوز در صورتی است که زن باید مرد را در استمتاع آزاد

گذارد ولی ممانعت می‌کند و ممانعت زن هم از استمتاع بضعی در انحصار عدم پرداخت عمدی مهریه نیست بلکه در مورد نشوز مرد هم این ممانعت وارد است و اگر بر مبنای نهی از منکر باشد ممانعت تمتعی بر او واجب است و بالاخره تمتع از زن حق است چنانچه از مرد حق می‌باشد. مثلاً در زمینه نشوز خانمان برانداز مرد یا زن از باب نهی از منکر در مرحله پس از مو عظه و تنبیه بدنی، پشت به همسر کردن از نظر تمتع جنسی واجب است زیرا برای هر طرف نشوز می‌باشد، بلکه ترکش، خود نشوز است، ولی در هر صورت تمتع نظری و حتی لمس زن بر مرد حرام نیست، زیرا بالاخره همسر اوست.

سؤال ۶۱)

با توجه به این که مدارهای ماهواره‌ای در سازهایی معین به کشورها اختصاص می‌یابد که بعد از این اختصاص، آن کشور می‌تواند ماهواره‌های خود را - اعم از خود ساخته، خریده یا استیجاری - در آن مدارهای محلی قرار دهد بفرمایید:

الف - حق استفاده یک کشور از این مدارها به نحو مالکیت است یا حق انتفاع؟

ب - آیا اجاره یا وقف آنها توسط این کشورها ممکن است؟

جواب

اختصاصات ماهواره‌ای و مانند آن اگر به عنوان ملکیت باشد، تمامی

تماس با عورت به نظر نمی‌رسد، لذا فرزند مربوط به صاحبان نطفه خواهد بود. گرچه از زنا‌ی غیرمشتبه باشد، چنانچه مردی دیگر، چه حلال و چه حرام، شرکتی در این امر جنسی نداشته باشد، که در این صورت فرزند مربوط به صاحب نطفه است که هم ارث می‌برد و هم ارث می‌گذارد.

ج - انتقال نطفه شخص مرده یا زنده با اجنبیه، کلاً حرام است، زیرا حرمت در امور جنسی اعم است از عمل جنسی، نظر و لمس شهوانی و یا مهمتر از تمامی ارتباطات زن با مرد که تولید فرزند است، حتی اگر از طریق انتقال نطفه باشد زیرا که حرمت - به اصطلاح - در مورد ذوات زنهایی که زوجه شما نیستند، خصوصاً محارم که حرمتی دوگانه و دوگونه دارد، آیه مبارکه (حرمت علیکم امهاتکم...) یعنی مادران شما و... بر شما حرامند، می‌باشد. و مهمترین حرمت در مراحل گوناگون ارتباط با غیرزوجه، ارتباط تولیدی است ولو این که از طریق انتقال نطفه باشد که نسبت به طرفین حرام است، گرچه صاحب نطفه مرده و یا در جریان نقل نطفه بی‌اختیار باشد و عمل جنسی با زوجه‌ای که مرده است حرام است، گرچه زنا نمی‌باشد ولی انتقال نطفه مرده بدون عمل جنسی از این جهت حرام نیست مگر از جهت تماس با عورت و در هر صورت در انتقال نطفه چه حلال و چه حرام، یک بعدی و یا چند بعدی، فرزند ملحق به پدر و مادر است و مانند دیگر فرزندان می‌باشد چه در باب ارث و یا کلیه احکام فرزندی بلااستثناء.

احکام ملکیت را دارد و اگر به عنوان حق انتفاع باشد، حکمش همان حق انتفاع است و بالاخره چنانچه ماهواره‌ای را خریده حکم کلی ملکیت را دارد و یا اگر اجاره نموده حکمش حکم اجاره‌ای است و اگر خود ساخته است ملک مطلق می‌باشد، زیرا خرید ممکن است محدود و مقید باشد ولی خودساخته قیدی ندارد.

اختصاص ماهواره در سازمان‌های معین همان ملکیت آن است که می‌تواند در مدارهای محلی قرار دهد و حق استفاده از آن به نحو مالکیت است و کسانی دیگر بدون مجوز حق استفاده از آن را ندارند، مگر این که اصولاً ماهواره اختصاص پذیر نباشد، مانند امواج مشترک رادیو و تلویزیون که عادلانه به گونه‌ای برابر در حد نیاز مورد استفاده خواهد بود.

سؤال ۶۲)

با توجه به این که از نظر علمی هرگاه مردی فوت نماید تا مدت محدودی می‌توان نطفه او را به رحم زنی منتقل کرد و وی را باردار نمود، بفرمایید:

الف - انتقال نطفه زوج پس از مرگ به رحم زوجه چه حکمی دارد؟

ب - احکام مربوط به ولد را از نظر طهارت، ارث و... بیان فرمایید؟

ج - انتقال این نطفه به رحم اجنبیه چه حکمی دارد؟

جواب)

الف و ب - در صورت امکان نقل نطفه مرد مرده به زنش اشکالی به جز

گذراندن مراحل منوط کند، زیرا که «ان الحکم الا الله» حکم ویژه خدا است و بس، و مصلحت، تنها برای حفظ قطعی حقوق صاحبان عقد یا ایقاع است و در صورتی که بدون ثبت در دفاتر اسناد رسمی به وسیله‌ای دیگر ثابت باشد، دولت اسلامی موظف است به آنها ترتیب اثر بدهد، زیرا آثار عقود و ایقاعات ثابت به بدون هیچ شرطی ثابت است.

ادله قطعی کتاب و سنت بر انحصار احکام - ولو احکام ثانویه - بسیار است که حتی پیغمبر (ص) نیز حق جعل هیچ حکمی را از پیش خود ندارد، با اینکه مصالح و مفاصد نزد او روشنتر است و اگر هم الزامی در ثبت عقود در دفاتر اسناد رسمی به منظور حفظ حقوق زن یا شوهر باشد، این الزام در ثبت عقود در دفاتر اسناد رسمی به منظور حفظ حقوق زن یا شوهر باشد، این الزام موجب بطلان عقد ثبت نشده، نیست، مگر در صورتی که اثبات حق در انحصار ثبت باشد و عقد هم مجانی نباشد که در این صورت عقد غرری و باطل است، که اگر تضمین دیگری باشد درست و چنانچه ثبت در دفترخانه هم تضمین نداشته باشد باز هم به جهت غرر و جهالت باطل است. و البته زمینه‌ای هم پیش نمی‌آید که اثبات حق عرفاً و شرعاً در انحصار ثبت باشد که شهود و نوشته‌های ثابت واجب‌القبول در تمامی محاکم عادلانه است.

سؤال (۶۴)

در بخش عقود، فروش یک ملک به صورت زمانی به چند نفر چه حکمی

دلیل قرآنی جواز انتقال نطفه مرد مرده به زنش آیات ارث است که (ازواجکم) آن را به پس از مرگ هم ادامه می‌دهد و نیز جدایی از زوجیت با مرگ هرگز دلیلی ندارد و تنها، عمل جنسی با مرده طبق سنت قطعیه حرام است چنان که در حال حیض، نفاس و احرام نیز حرام می‌باشد، و انگهی حلال بودن یک جهت زوجیت بدون ارتباط زوجیت، حرام قطعی بدون استثناست، مگر در حال ضرورت، منهای عمل جنسی، پس چگونه تمامی ارتباطات ممکنه زوجیت با همسری که مرده به جز عمل جنسی حلال است، روی این اصل حداقل انتقال نطفه مرد مرده به زنش هرگز اشکالی ندارد، مگر از لحاظ تماس با عورت‌ها که اگر تماس نباشد از این جهت هم حلال است. اگر (ازواجکم) به حساب قبل از موت باشد به حساب بعد از طلاق هم بایستی چنان باشد که در نتیجه زن مطلقه هم باید ارث بر باشد، پس صدق (ازواجکم) بر مبنای بقای زوجیت پس از مرگ است.

سؤال (۶۳)

آیا دولت اسلامی می‌تواند به علت مصالحی مهم، صحت بعض عقود یا ایقاعات (مثل ازدواج یا طلاق) را منوط به گذراندن مراحل خاص کند؟

جواب

هرگز هیچ مقامی، به جز خدا و بر مبنای هیچ مصلحتی نمی‌تواند صحت هیچ عقد یا ایقاعی را منوط به ثبت در دفاتر رسمی کشور یا

ج) حکم سودهای علی‌الحساب که در مشارکت‌های بانکی به سپرده‌گذار پرداخت می‌شود چیست؟

د - حکم جوایز و هدایایی که بانک به سپرده‌گذار پرداخت می‌کند چیست؟
(جواب)

ماهیت حساب‌های بانکی و غیربانکی فقط اعتبار و ارزش است و اگر هم عین اسکناس را به نام خود در بانک بگذارد، به خودی خود تبدیل به ارزش نمی‌شود، روی این اصل یک میلیون تومان سپرده سال گذشته شما، امسال به ارزش این مبلغ است که مثلاً دو بیست هزار تومان اضافه می‌شود و در تمامی قرض‌ها و دیون نیز چنان است و حساب‌های گوناگون بانکی بر مبنای ارزش است لاغیر و در صورتی که مشکلی از نظر محاسبه پیش آید، مورد مصالحه است. حکم سودهای مضاربه‌ای علی‌الحساب، در صورت حساب عادلانه و خالی از ربا، حلیت و جوب آنهاست، مثلاً یک میلیون تومان سپرده که بانک با آن درآمد حلالی دارد، چون در زمان‌های گوناگون کم و زیاد می‌شود، سود علی‌الحساب ماهیانه گرفته می‌شود و یا با مصالحه‌ای عاقلانه و عادلانه مبلغی به عنوان میانگین درآمد منظور گردد.

سؤال (۶۶)

درباره شغل زن در بیرون از خانه بفرمایید:

الف - اگر شوهر اجازه اتخاذ شغلی را به همسر خود داد آیا بعد از طی

دارد؟ (مثلاً ملکی به چهار نفر فروخته شده، این ملک در هر فصل سال در اختیار مالک همان فصل است که خودش استفاده کند یا اجاره دهد و یا...)

جواب)

این گونه معامله در فقه بیع مشروط نامیده می‌شود و هرگز اشکالی ندارد، مانند اجاره که می‌توان برای زمان‌های مختلف ملکی را اجاره داد. بلکه در عقد منقطع نیز چنین است که مثلاً یک ماهه برای کسی و پس از عده اگر عده‌ای لازم باشد برای دیگری که عقدها یکجا منعقد شده است، ولی خود ازدواجها یکی پس از دیگری است. البته اینگونه فروش، اجاره و نکاح مربوط به شرایط شرعی است... طبق این اصل، طرفین عقد نباید هرگز تخلفی از مفاد عقد داشته باشند. مگر در صورت‌های خیار که در تمامی معاملات با شرایطش جاری است و مبنای کلی این مسائل (اوفوا بالعقود) است که پیمان‌های عقلایی خالی از موانع شرعی همگی از نظر شرع درست است.

سؤال (۶۵)

درباره ماهیت حساب‌های بانکی از نظر اسلام، بفرمایید:

الف - آیا در بانک‌ها اعتبار و ارزش قراردادی پول به نام اشخاص ثبت و چاپ می‌شود یا به عین اسکناس اجازه در تصرف داده می‌شود؟

ب - آیا حکم شکل‌های مختلف حساب‌های بانکی (جاری، سپرده، ثابت، مشارکت‌های بانکی و...) یکسان است؟

مراحلی خاص ایشان می‌تواند بگوید اجازه ادامه کار را نمی‌دهم؟ یا این که اجازه اول التزام به تمام لوازم آن می‌باشد؟

ب - آیا بین کار موقت و کار مستمر و همیشگی تفاوتی وجود دارد؟

ج - آیا بین استخدام توسط اشخاص حقیقی یا حقوقی - خصوصاً دولتی - تفاوتی وجود دارد؟

د) آیا بین کاری که با حق شوهر منافات داشته باشد با شغلی که چنین منافاتی ندارد فرقی هست؟

ه - آیا بین شغلی که با رها کردن آن به صاحب کار یا دیگران لطمه جدی می‌خورد با شغلی که چنین نیست فرقی هست؟ (مثل ممنوعیت زن از ادامه تدریس در وسط سال تحصیلی که باعث ضرر به آموزشگاه و محصلین می‌گردد).

جواب)

الف - اجازه اشتغال اولاً ضروری نیست، و چنان که زوج برای اشتغال مناسب شرعی و عرفیش نیاز به اجازه زوجه‌اش ندارد عکس قضیه هم همین گونه است، وانگهی اجازه در مواردش یا موقت است یا دایم یا بدون قید. در دو صورت اول به همان قید موقت یا دایم بایستی عمل شود و در صورت عدم قید، دوام یا موقت بودنش هم در صورتی که عرفاً و شرعاً بعضی جریانات این اشتغال را موقت کند که معلوم و در غیر این صورت، دایم است و زوج حق ممانعت زوجه را ندارد.

ب - بنابراین کار موقت و مستمر متفاوتند.

ج - تفاوتی بین استخدامهای اشخاص حقیقی و حقوقی نیست، مگر در استخدامهای موقتی که مستلزم ادامه کار است. در بعضی شرایط در صورت استخدام توسط اشخاص حقوقی الزامی تر از اشخاص حقیقی است و شوهر که بر جریان آگاه است و در نتیجه اجازه‌اش در استخدام موقت مستلزم لوازم معلومه‌اش نیز خواهد بود.

د - کاری که با حق شوهر منافات داشته باشد اجازه شوهر هم آن را تجویز نمی‌کند مگر حقی که شوهر بتواند از آن صرف‌نظر کند و در صورت اجازه مطلق تنها کاری برای زن جایز است که با حقی از شوهر منافات نداشته باشد. پس طبعاً فرق است میان شغلی که منافات با حق شوهر دارد و یا شغلی که منافات ندارد. مگر در حقی که قابل گذشت باشد و شوهر از آن صرف‌نظر کرده است.

ه - شغلی که با رها کردنش زیانی وارد کند - چه بر شاغل یا صاحب کار یا دیگران - رها کردنش هرگز جایز نیست مگر این که جریانی مهم از آن پیش آید و بالاخره قول چنان شغلی به معنی استمرار آن است، مانند: تدریس و امثال آن.

سؤال (۶۷)

درباره سن بلوغ دختر، بفرمایید:

الف: سن بلوغ دختر از نظر شرعی چیست؟

ب: آیا برای دختر از حیث بلوغ می‌توان بین عبادیات، عقود و ایقاعات

تفاوتی قائل شد؟

جواب)

الف - سن بلوغ دختر از نظر عقلی، جسمی، جنسی و اقتصادی متفاوت است.

ب - طبعاً از نظر عبادات و عقود و ایقاعات تفاوت دارد، زیرا بر مبنای آیه «و اوحی الی هذا القرآن لا نذركم به و من بلغ» برای هر انداز و تکلیفی بلوغی مقرر است نخست بلوغ عقلی است که نوعاً در خانواده‌های مسلمان سن ده سالگی است برای پسر و دختر که امکان شناخت خدا و شریعت بر ایشان موجود است و سپس سن سیزده سالگی برای روزه می‌باشد که لا اقل بنیه جسمی آنان برابر است و بلوغ ازدواج و حجاب دختر پیش از پسر است. چنان که بلوغ اقتصادی پسر و دختر مختلف می‌باشد...

سؤال ۶۸)

چنانچه بنا به مصالحی دولت جمهوری اسلامی ایران ناچار به انعقاد قراردادی با کشور غیراسلامی مبنی بر مبادله محکومین به زندان باشد، به این معنی که جمهوری اسلامی متعهد شود محکومین به زندان تابع آن کشور را برای تحمل حبس تحویل کشور متبوع دهد تا ادامه حبس در آنجا صورت گیرد و زندانیان تابع کشور ایران را جهت ادامه حبس در ایران تحویل بگیرد، بفرماید:

در مورد مجرمین ایرانی، با توجه به صدور احکام حبس دادگاه‌های

غیراسلامی آیا از نظر شرعی احکام صادره از سوی آنها برای محاکم قضایی ایران قابلیت اجرا دارد یا خیر؟

در صورت عدم قابلیت اجرا بفرماید:

آیا اصولاً دادگاه‌های ما مکلف به محاکمه مجدد و صدور حکم بر اساس قوانین جمهوری اسلامی می‌باشند یا خیر؟
با توجه به ضرورت انعقاد چنین قراردادی شیوه‌ای را که مغایر موازین شرع نباشد ارشاد فرمایید.

در صورت قابلیت اجرا، با توجه به این که مجازات جرایم ارتكابی در کشور غیراسلامی تنها زندان می‌باشد ولی از دیدگاه مقررات جمهوری اسلامی دارای صورت‌های مختلف ذیل است، تکلیف چیست؟ آیا حاکم شرع می‌تواند صورت‌های ذیل را به حبس تبدیل نماید؟

الف) مجازات جرم ارتكابی حد شرعی است

ب) مجازات جرم ارتكابی دیه است.

ج) مجازات جرم ارتكابی حبس است.

د) مجازات جرم ارتكابی تعزیر غیرحبس است.

ه) مجازات جرم ارتكابی قصاص است.

و) عمل ارتكابی جرم محسوب نمی‌شود.

در مورد مجرمین خارجی، در صورتی که تبعه کشور دیگر در جمهوری اسلامی مرتکب جرم گردیده و هم اکنون مجازات حبس را می‌گذرانند، آیا از نظر شرعی جمهوری اسلامی می‌تواند فرد محکوم را قبل از استیفای کامل

مجازات به کشور متبوع بسپارد تا ادامه حبس در آنجا صورت گیرد یا خیر؟
- اگر یک کشور مسلمان طرف قرارداد باشد، آیا حکم مسئله تغییر می‌کند یا خیر؟

آیا رضایت و عدم رضایت محکومین در موارد فوق تأثیر دارد یا خیر؟

جواب)

قابلیت اجرای احکام صادره از سوی کشورهای غیراسلامی در صورت موافقت صد در صد احکام آنان با احکام دقیق اسلامی است. در صورت عدم موافقت صد در صد احکام آنان با احکام اسلامی. دادگاه‌های اسلامی ایران مکلف به محاکمه مجدد اسلامی می‌باشند. و کلاً شیوه‌ی حکم و مجازات اسلامی قابل تبدیل نیست زیرا: «و من لم یحکم بما انزل الله فاولئك هم الکافرون... الظالمون... الفاسقون».

و بالاخره، هم عمل ارتكابی را که از نظر اسلامی جرم است نمی‌توان نادیده گرفت و هم حد یا تعزیر و... اسلامی را نمی‌توان به چیز دیگری تبدیل کرد.

تتمه زندانی بودن مجرم خارجی در کشور خودش در صورت موافقت با حبس داخلی در آنجا هیچگونه اشکالی ندارد و رضایت طرف هم شرط نیست بلکه گذراندن تتمه حبس با شرط مذکور در کشور خودش راجح است.

سؤال (۶۹)

آیا می‌توان گفت تفاوت مطرح در معتبره ظریف میان ابهام و سایر

انگشتان، بخاطر تفاوت در میزان کارآیی آنهاست؟
بر این اساس، آیا می‌توان از انگشت ابهام الغاء خصوصیت کرد و این تفاوت را در مورد سایر انگشتان نیز تعمیم داد؟ یعنی نسبت به خسارات وارده بر انگشتان با توجه به اهمیت شغل و ارزش هر انگشت عمل کنیم و به تعیین دیه و خسارات وارده پردازیم؟ یکی از نظرات سه‌گانه فوق هماهنگ می‌باشد و شیخ رحمه الله در مبسوط از آن به روایت اکثر اصحاب یاد می‌کند و در خلاف بر مفاد آن ادعای اجماع می‌نماید. حضرت آیت الله خوئی (رحمه الله) همین روایت را برمی‌گزیند و وجه ترجیح آن بر سایر روایات را مخالفت آن با عامه معرفی می‌کند.

با عنایت به اینکه در عصر حاضر مشاغل متحول و دگرگون شده است، اشخاصی که دچار آسیب‌دیدگی در ناحیه انگشتان شده‌اند و دارای مشاغلی چون جراحی و خطاطی، و... هستند، اظهار می‌دارند صدمه وارده به شغل آنها آسیب جدی رسانده است، بفرمایید:

آیا می‌توان گفت تفاوت مطرح در معتبره ظریف میان ابهام و سایر

انگشتان، بخاطر تفاوت در میزان کارآیی آنهاست؟

براین اساس، آیا می‌توان از انگشت ابهام الغاء خصوصیت کرد و این تفاوت را در مورد سایر انگشتان نیز تعمیم داد؟ یعنی نسبت به خسارات وارده بر انگشتان با توجه به اهمیت شغل و ارزش هر انگشت عمل کنیم و به تعیین دیه و خسارات وارده پردازیم؟

جواب)

نظریه اختلاف بهای انگشتان، از نظر اختلاف کارآیی آنان، عادلانه و

موافق کتاب و سنت است، براین مبنا، تساوی بهای انگشتان با انگشت ابهام و بلکه برابری سایر انگشتان با یکدیگر، نیز برخلاف عدالت محسوب می‌شود، زیرا اختلاف کارآیی انگشتان، ناگزیر موجب اختلاف دیه آنان است و حتی اگر دلیلی از کتاب و سنت نیز نداشتیم، این اختلاف کارآیی، خود مبنای عقلی و عادلانه تعیین دیه می‌بود آیاتی از قبیل «اعدلوا هو اقرب التقوی» نظریه مذکور را که از نمونه‌های بارز عدالت است تأیید می‌کند و راجع به انگشت ابهام که در حدیث، از انگشتان دیگر، گرانتر دانسته شده ما نیازی به الغاء خصوصیت نداریم زیرا ذکر انگشت ابهام، از باب نمونه بارز آن است و «حصر» هم نیست.

بنابراین در میان انگشتان دو تفاوت باید در نظر گرفته شود، اول، تفاوت کلی بین انگشتان در بعد کارایی عمومی آنان.

دوم: تفاوتی از لحاظ کاربردهای خصوصی.

برای مثال باید گفت اگر انگشتان دست یا پاها یا چشمان یا گوش‌ها و... در صورت نسبت به یکدیگر برابری داشته باشند بنابراین دیه گوش ناشنوا یا شنوا و دیه چشم نابینا یا بینا و دیه پای معلول یا پای سالم و دیه دست ناتوان یا توانا و دیه انگشت کاری با انگشت فلج و بی حرکت باید برابر باشند که برخلاف عدالت و میزان کارآیی آنان در دو بعد مذکور است. و بر همین مبنا آنچه در میان علمای مشهور یا اجماعی و یا ضروری است که دیه هر عضو یگانه‌ای مانند دهان، زبان، بین و عورت و نیز دیه اعضای دوگانه مانند چشمان، ابروان، دستان و پاها و دو بیضه، با

کل بهای جان برابر است! بسیار جای تعجب می‌باشد و نیز برخلاف عدالت و مطابق «فرع افزون بر اصل است»!! که در صورت قطع کل این اعضاء با حفظ اصل جان، دیه آنها تقریباً سی برابر خون‌بهای انسان خواهد بود و این برخلاف عدالت اقتصادی و جانی است، مانند آنکه گفته شود ساختمان‌هایی که دارای سی اتاق است در صورت خراب کردن یک اتاق از آن، بایستی بهای سی اتاق داده شود که اینها همه برخلاف ضرورت فطری، عقلی، عملی، اقتصادی و برخلاف موازین عادلانه کتاب و سنت است.

سؤال (۷۰)

در صورتی که شخصی مالی را بصورت نسبه یا اقساط بفروشد و قبل از تحویل به خریدار آن را مجدداً از او به مبلغ کمتری بصورت نقد خریداری نماید در این صورت بفروماید:

الف - آیا معامله فوق ربوی است؟

ب - در صورت مثبت بودن پاسخ آیا محکوم به بطلان است؟

ج - هرگاه مورد معامله بصورت کلی یا کلی در معین باشد آیا تعیین یا عدم تعیین مصداق کالای فروخته شده تأثیری در صحت و یا بطلان معامله دارد؟

د - قصد اولی فروشنده بر خرید مجدد بیع به مبلغ کمتر بصورت نقد چه اثری در صحت و یا بطلان معامله می‌تواند داشته باشد؟

هـ. آیا فرقی بین تصریح و عدم تصریح قصد وجود دارد؟
و - در صورت مثبت بودن پاسخ هرگاه خریدار بدون تصریح فروشنده از
قراین علم به قصد مذکور پیدا کند چه اثری بر حکم معامله دارد؟

جواب)

الف - کم و زیاد بودن مبلغ مورد معامله در برابر کم و زیاد بودن زمان،
طلا «ربوی» است و زیادتر بودن مبلغ جنس در معامله نسبه نسبت به
مبلغ معامله تقدی نیز ربا است مگر آن که تورم پول رایج، در زمان
دریافت مبلغ، محاسبه شود که این ربا نیست.

ب - آری هر دو معامله محکوم به بطلان است.

ج - برای صحت معامله، جنس مورد معامله باید در هر صورت دیده
شود و یا مانند دیدن توصیف گردد و در غیر این دو صورت، معامله
غرری و باطل است، چه با تصریح یا اشاره، چه در کمبود قیمت به
حساب نقد و زیادیش به حساب نسبه به علت ربا بودن، تفاوتی وجود
ندارد و کل معاملات مذکوره محکوم به بطلان است.

پایان